



# عصر کلیسای فیلادلفیه

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۶۰-۱۲۱۰

# عصر کلیسای فیلادلفیه

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا

۶۰-۱۲۱۰

## The Philadelphian Church Age

William Marrion Branham

Jeffersonville, Indiana

60-1210



[www.bargozidegan.net](http://www.bargozidegan.net)

۱. یکی از برادران رفت و یک کیک گیلای بزرگ برای من گرفت. این را به شما می گویم، چون ارزش گفتنش را دارد. او گفت: "من..." برادر نویل! <sup>۱</sup> نظرت درمورد آن چیست؟ اینجاست می بینید؟ به نظر می رسد کیک گیلای این روزها خیلی محبوب شده باشد. واقعاً خوب است. همان طور که گفتم، وقتی درحال خوردن کیک گیلای هستید، گاهی اوقات ممکن است هسته ی گیلای داخل کیک باشد. خوب من بخاطر این، کیک را دور نمی اندازم، بلکه فقط هسته را دور می اندازم و به خوردن کیک ادامه می دهم.

۲. این کاری است که می خواهم شما درمورد پیغامها انجام دهید، وقتی که... با من همراه شوید، وقتی به چیزی می رسید که قادر به هضمش نیستید، خوب... تمام آن مسئله را کنار نگذارید، بلکه تنها آن بخش را کنار بگذارید، (هسته ی گیلای را) و به خوردن کیک ادامه بدهید. چون یک زمانی آن را خواهید آموخت.

۳. وقتی... شما مرغ سوخاری دوست دارید، این طور نیست؟ تقریباً همه این را دوست دارند. خوب، وقتی درحال خوردن مرغ هستید، اگر استخوان داشته باشد، شما آن مرغ را دور نمی اندازید، بلکه فقط آن استخوان را دور می اندازید. پت! <sup>۲</sup> این طور نیست؟ فقط استخوان را دور می اندازید و به خوردن مرغ ادامه می دهید.

۴. خوب، ما خوشحالیم که می توانیم خوراکی داشته باشیم که استخوان و یا هسته ای در آن نیست. نانی که از آسمان می ریخت، نامش «من» بود. کاملاً مملو از شیرینی آسمانی.

۵. می‌دانید، به گمانم این داود بود که در مورد «عسل از صخره» سخن می‌گفت. فکر کنم می‌گفت: "عسل از صخره". اوه برادر! آیا آن را چشیده‌اید... می‌دانید... مانند عسل از صخره است. برادر! عسل از درون صخره. این طریقی است که هست.

۶. می‌دانید، یک‌بار در این فکر بودم که «عسل از صخره» به چه معنی است. با خودم فکر می‌کردم: "خوب، شاید آنها یک‌بار یک کندوی عسل را در یک صخره پیدا کرده‌اند." ولی کمی که جلوتر رفتم، در این زمینه یک الهام دریافت کردم... البته نه زمانی که دنبال آن بودم، ولی بعداً متوجه شدم هر کدام از آن شبانان که گوسفند داشتند... می‌دانید، یک چیزی در آن نهفته است. بدن ما از خاک زمین ساخته شده است. هر موجود زنده‌ای از زمین می‌آید و این شبانان اعتقاد داشتند، زمانی که یک گوسفند بیمار است، آهک می‌تواند به آنها کمک کند. به همین خاطر بود که آنها گوسفندان را وادار می‌کردند تا صخره‌ها را لیس بزنند. دیده‌اید که گوسفندان این کار را می‌کنند. برای اینکه گوسفندان را به این کار وادارند، مقداری عسل روی آن صخره‌ها می‌ریختند و بعد گوسفندان آن صخره را لیس می‌زدند. می‌بینید؟ یعنی هم‌زمان که در حال لیس زدن عسل هستند، صخره را نیز لیس می‌زنند.

۷. خوب، ما نیز یک توشه پر از عسل در اینجا داریم. آن را روی صخره می‌گذاریم، نه بر روی هیچ کلیسایی، بلکه بر صخره یعنی مسیح عیسی. و اکنون شما مانند آن گوسفندان برای لیس زدن می‌روید و شما، شما بلافاصله بهبود خواهید یافت. و زمانی که بر آن صخره لیس می‌زنید، مشکلات ناشی از گناه کنار خواهد رفت. این تنها کاری است که شما باید انجام دهید.

۸. یک چیزی در آن صخره هست که از آن شفا می‌یابید، شفا. در ایام قدیم، قبل از اینکه به واکنس هاری دست یابند، یک چیزی داشتند به نام سنگ جنون.<sup>۳</sup> وقتی یک سنگ هار کسی را گاز می‌گرفت، او را روی این سنگ می‌گذاشتند و حال اگر این... اگر او به این سنگ می‌چسبید، خوب می‌شد و اگر نمی‌چسبید، نشانه‌ی این بود که بیماری پیشرفت کرده و او می‌مرد.

۹. این چیزی است که امروزه نیز در جریان است. بدترین گزیدگی و گازگرفتگی که

می‌شناسم، مربوط به سنگ نیست، بلکه از شریر است. ما نیز یک سنگ برای آن داریم، صخره‌ی زمان‌ها. فقط به آن بچسبید. مادامی که با آن باشید، خوب خواهید شد. هرگز به آن پشت نکنید و از آن دور نشوید. فقط با آن بمانید و خوب خواهید شد.

۱۰. حال، قبل از اینکه به درس امشب پردازیم، می‌خواهیم اگر بتوانیم، چند لحظه برای دعا سرپا بایستیم.

۱۱. شما خواهرِ رابرت داورتی<sup>۴</sup> نیستید، هستی؟ او دیروز با من تماس گرفت و درخواست دعا داشت. نمی‌دانستم که... شما کمی شبیه به او هستید. مطمئن نبودم که شما خود او هستید یا نه. دیشب شما را اینجا دیده بودم.

۱۲. حال، چند نفر می‌خواهند که در حضور خدا به یاد آورده شوند و یا خدا شما را به یاد آورد؟ فقط...

۱۳. پدر آسمانی ما! همان‌طور که رهبر پرستشی ما در شیکاگو می‌خواند، «وقتی اشک‌ها جاری می‌شوند مرا به یاد آور.» خداوند! اکنون من را به یاد آور. در ساعت موت، در... در تمام حیات، خداوند! می‌خواهیم که ما را به یاد آوری. ما را به یاد آور، نه بعنوان گناهکاران، یعنی آنچه که هستیم، بلکه بعنوان کسانی که اعتراف مسیحی دارند و عیسای مسیح، یعنی پسر تو را بعنوان از بین برنده‌ی گناهان خویش و نجات دهنده‌ی خود پذیرفته‌اند. می‌دانیم این تنها شانسی است که داریم، تنها راه نجات. این از راه هیچ کلیسا یا ابزار مکانیکی یا هیچ تشکیلاتی میسر نیست، بلکه از طریق عیسای مسیح و تنها از طریق او.

۱۴. پس امشب به نام او به تو نزدیک می‌شویم و می‌طلبیم ما را که جمع شده‌ایم، تا کلام تو را بخوانیم و بشنویم و دریابیم که برای امشب ما چه چیزی مهیا نموده‌ای، مبارک سازی؛ تا بتوانیم بدن روحانی خودمان را به شکل یک کلیسای زنده بسازیم. کلیسایی که بتوانی در آن ساکن باشی، بخرامی، راحت باشی و در میان قوم خویش گام برداری. به ما بگویی که چه کنیم و بدانی که فوراً آن را انجام می‌دهیم.

۱۵. تو را دوست داریم، ای پدر! ولی می‌دانیم هنوز کاملاً در شرایطی نیستیم تا آن‌گونه که می‌خواهی از طریق ما سخن بگویی. پس امشب دعای ما این است که ما را محتون سازی، هر چیز زاید و هر حماقتی را از ما برداری تا بتوانیم کاملاً به تو تخصیص یابیم و در هر زمانی بتوانی از ما استفاده نمایی. و ای پدر! دعا می‌کنیم که آن زمان، امشب باشد که این مرواریدها را از این کتاب مقدس بیرون بکشی و آنها را جلا دهی، تا قوم تو بتواند بازتاب مسیح را در این زمان ببیند. این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین!

۱۶. حال، ما تاکنون به دوره‌های قبلی کلیسا پرداخته‌ایم و امشب به این عصر کلیسا که ششمین دوره کلیسا است، می‌پردازیم. فردا شب دوره‌های کلیسا به پایان خواهد رسید. هر شب به یکی از آنها پرداختیم، از دوشنبه تا یکشنبه. و امشب به عصری می‌پردازیم که عصر «فیلادلفیه» خوانده می‌شود. با تمام قلبان ایمان داریم که ستاره‌ی آن دوره، فرشته‌ی پیغام‌آور آن دوره کلیسا، جان‌وسلی<sup>۵</sup> است. این دوره کلیسا در سال ۱۷۵۰ یعنی زمانی که عصر لوتری به پایان رسید، آغاز شد و تا حدود سال ۱۹۰۰ ادامه یافت، حدود سال ۱۹۰۶ و بعد رسیدیم به عصر لائودیکیه.

۱۷. و این دوره، دوره‌ی... دوره‌ی «محبّت برادرانه» است. عصر بزرگ «بشارتی» و دوره‌ی «درِ باز». پادشاه این دوره «ستون بودن» است. «ستون شدن» و «مکاشفهی نام‌ها، نام خدا، نام شهر خدا، نام جدید خدا. این مکاشفهی است که به این دوره داده شده بود. و اکنون کلیسا... این کلیسا از مکاشفه ۷:۳ شروع شده و تا آیه‌ی ۱۳ پیش می‌رود. مکاشفه ۷:۳-۱۳.

۱۸. ما هر شب اینها را مرور کرده و نگاهی به شب‌های قبل داشته‌ایم. اولین عصر کلیسا، عصر افسس بود. کسی می‌تواند بگوید فرشته‌ی (خادم) آن عصر که بود؟ پولس. عصر کلیسای افسس، از ۵۵ بعد از میلاد تا سال ۱۷۰. دلیل اینکه سال ۵۵ را برگزیدیم، این بود که او در این سال، سفرهای بشارتی خود را آغاز نمود و زمانی بود که بعد از آن کلیسای افسس و کلیساهای مختلف دیگر را در آنجا تأسیس نمود.

۱۹. بسیار خوب. دومین دوره، دوره‌ی اسمیرنا بود. کسی به یاد می‌آورد که فرشته‌ی این عصر که بود؟ کسی در این کلاس به یاد می‌آورد؟ بسیار خوب، ایرنیوس. خوب، این عصر از سال ۱۷۰ تا سال ۳۱۲ بود.

۲۰. سومین دوره‌ی کلیسا، دوره‌ی پرغامس بود. کسی در کلاس هست که ستاره‌ی آن عصر را به یاد بیاورد؟ چه کسی بود؟ درست است، سنت مارتین. از سال ۳۱۲ تا ۶۰۶.

۲۱. دوره‌ی بعدی کلیسا، دوره‌ی طیاتیرا بود. فرشته‌ی آن دوره چه کسی بود؟ یادتان هست؟ درست است، کلومبا. از سال ۶۰۶ تا سال ۱۵۱۵.

۲۲. دوره‌ی بعدی ساردس بود که دیشب به آن پرداختیم و حتماً همه‌ی شما یادتان هست که فرشته‌ی این دوره چه کسی بود. یادتان هست؟ مارتین لوتر. دوره‌ی او از سال ۱۵۲۰ تا ۱۷۵۰ بود.

۲۳. و امشب رسیده‌ایم به دوره‌ی فیلادلفیه. دوره‌ای که جان و سلی پیغام‌آور و فرشته‌ی آن بود. این دوره از سال ۱۷۰۵ تا ۱۹۰۶ بوده و دوره‌ی محبت برادرانه خوانده می‌شود.

۲۴. حال، دریافتیم که هر یک از این کلیساها، هر یک از این دوره‌های کلیسا، بیانگر مشخصات آن کلیسا هستند. اینها به ما می‌گویند که چه کلیسایی دارای چه مشخصاتی است، مشخصات کلیسا.

۲۵. حال، دیشب مارتین لوتر بود. من ... در اینها... به این دلیل از برادران خواسته‌ام تا پیغام‌ها را روی نوار ضبط کنند... تمام روز در حال مطالعه هستم. می‌گویند: "تمام روز! برای این تاریخ کوتاهی که اینجا روایت می‌کنی؟" خیر، تمام نکات و استنادات تاریخی را در کتاب هفت دوره منتشر خواهیم نمود. اینجا... دلیل رسیدن به اینجا این است که این چیزها را با الهام خدا پیش روی شما قرار دهیم. جایی که با هم جمع شده‌ایم تا بخش الهامی آن را دریافت کنیم. می‌توانم تاریخ را از روی یک کتاب هم برایتان روخوانی کنم. ولی اینجا جایی است که به دنبال الهام می‌گردیم. سپس این را از روی نوارها می‌گیریم و بعد... هر دو بخش را در کتاب خواهیم

گنجانید. هم اطلاعات تاریخی و هم الهامی که در زمان مشارکنمان روح القدس به ما داده است. این مکان‌های آسمانی در مسیح عیسی. و اعتقاد دارم که باید یک شرح و تفسیر در مورد این دوره‌های کلیسا داشته باشیم. خدا برکت خود را برای انجام این کار به ما عطا نماید.

۲۶. حال... موضوع دیشب، عصر کلیسای «ساردس» بود که به یونانی یعنی «رهایی یافتگان»، ولی به گمانم در زبان انگلیسی به معنای «مرده» باشد. حال، هر دو این معانی از مشخصات این کلیسا بود، یعنی هم یک کلیسای «مرده» و هم «رهایی یافته». چون کلیسایی بود که در ۱۵۰۰ یا ۱۵۲۰ سال حکومت پاپی، در زمان سلطنت پاپی که به عصر تاریکی معروف بود، مرده بود. یعنی جایی که مسیحیت در نازل‌ترین سطح ممکن خود، حتی نسبت به کلیسای لائودیکیه قرار داشت.

۲۷. یکی از نکات ضروری که باید به یاد داشته باشید، این است که با آغاز هریک از این دوره‌های کلیسا، هر آنچه در آن عصر هست، در تمام عصرهای کلیسا پیش می‌رود و هریک از این دوره‌های کلیسایی به دوره‌ی بعدی نیز وارد خواهد شد. اگر به دقت تاریخ را بررسی کنید، متوجه درستی این مطلب می‌شوید.

۲۸. این مانند آن است که به این صورت بر روی یکدیگر قرار بگیرند. یک عصر کلیسایی خارج می‌شود و فرشته‌ای که در آن زمان می‌آید، برای این است که کلیسا را به ایمانی که زمانی از دست داده است، فربخواند. همیشه همین گونه بوده است.

۲۹. به یهودا نگاه کنید، آخرین کتاب کتاب مقدس، قبل از اینکه به مکاشفه برسید. یهودا گفت: "به شما نوشتم تا مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد."<sup>۱</sup> قرار گرفتن بر یکدیگر، بین رسولان و آمدن مکاشفه، چون در آن زمان بیشتر رسولان مرده بودند. می‌بینید، مرده بودند. در آن زمان تنها یکی زنده بود و آن هم یوحنا بود که کاشف یا نویسنده‌ای است که مکاشفه را از فرشته‌ی خداوند دریافت نمود تا کتاب مکاشفه را بنویسد.

۳۰. حال، می‌بینید؟ آنها روی یکدیگر قرار می‌گیرند. اکنون شما... به گمانم شما این را متوجه شده



و زمانی که به آن اشاره می‌کردم، آن را دریافتید. چنان‌که حتی در اینجا در عصر ساردس، این عصر، عصر مزدوج شدن بود. در واقع کلیسا هرگز تا دوره‌ی طیاتیرا به وجود کامل نرسید، اما در ساردس مزدوج شد. و ساردس به معنی «زناشویی، ازدواج» است.

۳۱. حال، اگر توجه کرده باشید، کلیسا در اینجا مزدوج شد، سپس بر روی آن عصر در آنجا قرار گرفت. توجه کنید که لوتر... دیشب به آن پرداختیم، او با یک نام مرده بیرون آمد، یک نام مرده و بعد از آن «رهایی یافتگان». می‌بینید؟ این کلیسای مرده را در آنجا داشت و رهایی باقیمانده‌هایی که در این عصر در اینجا بیرون آورده شدند.

۳۲. و امشب، چنان‌که عصر فیلادلفیه را به پایان می‌رسانیم، پایان این عصر همراه خواهد بود با آغاز عصر لائودیکیه.

۳۳. فردا شب زمانی است که به پایان می‌رسیم... درست در پایان. توجه داشته باشید، فرشته درست در پایان دوره است که ظاهر می‌شود. (فقط در پایان) تا کلیسا را بخاطر از دست دادن آن محبت نخستین توبیخ نماید و اینکه چگونه از خدا فاصله گرفته‌اند. درست همان‌گونه که تابحال در طول دوره‌های مختلف انجام داده‌اند. و در آن زمان، ربوده شدن رخ می‌دهد تا کلیسا را به مسکن حقیقی خویش ببرد. کلیسا درست در زمان پیغام به بالا برده می‌شود و ما به آن زمان نزدیک می‌شویم. متوجه شدید؟ بسیار خوب، می‌بینید؟ بسیار خوب. درست زمانی که فرشته‌ی کلیسا (پیغام‌آور آن دوره) می‌آید تا آنها را بخاطر از دست دادن محبت نخستین، توبیخ و ملامت نماید و... و تلاش نماید تا آنها را بازگرداند.

۳۴. پیغام‌آور امشب نیز همان کار را می‌کند. فرشته یا همان پیغام‌آور می‌آید که آنها را بخاطر آنچه انجام داده‌اند، توبیخ کند. (مانند هر دوره‌ی دیگری) این یک تقارن را در هریک از دوره‌های کلیسا ایجاد می‌کند و مانند این است که یک قدم رو به بالا برداشته باشید. این‌گونه با هم مصادف می‌شوند.

۳۵. حال من یک بخش کوتاه تاریخی درباره‌ی پیغام‌آور امشب دارم، از جان وسلی. ستاره‌ی

این دوره جان وسلی بود. او در تاریخ هفدهم جون سال ۱۷۰۳<sup>۷</sup> در اپورث رکتوری،<sup>۸</sup> انگلستان به دنیا آمد. او پانزدهمین فرزند از بین نوزده فرزند خانواده بود. پدر و مادر او جان و سوزانا وسلی<sup>۹</sup> نام داشتند. پدرش یک واعظ بود. و مادرش یک مقدس خداوند، با وجود نوزده فرزندی که باید از آنها مراقبت می‌کرد، در بین این شلوغی‌ها زمان زیادی را صرف این می‌کرد که درس‌ها و داستان‌های کتاب مقدس را به فرزندانش بیاموزد و برای آنها دعا کند. این چیزی است که باعث شد پسرانش آن‌گونه ساخته شوند. چارلز برادر جان وسلی، سراینده‌ی بزرگی بود که برخی از الهامی‌ترین سرودهایی را که تا بحال داشته‌ایم، به دنیا عرضه کرده است.

۳۶. جان، همکار و همراه جان وایتفیلد،<sup>۱۰</sup> بود. در واقع جان وسلی و جان وایتفیلد اولین بنیانگذاران متدیست... یا تقدس بودند.

۳۷. جان هر روز صبح زود برمی‌خاست. به مدت شصت سال، او هر روز ساعت چهار صبح بلند می‌شد. این یکی از چیزهایی است که کلیسا از آن بازمانده است. هر روز صبح ساعت چهار برمی‌خاست و از ساعت پنج صبح موعظه می‌کرد، درست به مدت پنجاه سال. گاهی اوقات روزانه چهار یا پنج موعظه انجام می‌داد. این توسط مردم انگلیس گفته شده است که: "او هر سال حدود ۷,۰۰۰ کیلومتر را سوار بر اسب طی می‌کرد تا انجیل را موعظه نماید."

۳۸. کتاب‌های بسیاری از... افتراهای بسیاری درمورد او در آن دوران نوشته شده بود که به او تهمت می‌زدند و او را استهزا می‌نمودند. ولی همه‌ی آنها به فراموشی سپرده شدند، نویسندگان آنها نیز همین‌طور. نمی‌توانید هیچ کاری را بر ضد یک فرزند خدا انجام دهید و از آن فارغ شوید. شما... شما در حقیقت بیهوده می‌جنگید. خدا در هر صورت آنها را پیش می‌برد.

۳۹. او به دلیل روش (متد) خاصی که در انجام امور داشت، متدیست خوانده می‌شد. گفته شده که: "او در طول حیاتش بیش از ۴۰,۰۰۰ موعظه انجام داده است." فکرش را بکنید، چهل هزار موعظه. طولی نکشید که بعد از مرگ او در سال ۱۷۹۱، فرقه‌ی متدیست، در دنیا ریشه کرد و

<sup>۷</sup> معادل ۲۷ خرداد ۱۰۸۲ خورشیدی

<sup>۸</sup> Epworth Rectory

<sup>۹</sup> John & Susanna Wesley

<sup>۱۰</sup> John Whitefield

کلیسای متدیست را آغاز نمود. البته آزبری<sup>۱۱</sup> و خیلی‌های دیگر هم در آن زمان بودند.

۴۰. اکنون به درود و سلام این کلیسا توجه کنیم... می‌خواهم از هفتمین آیه شروع کنم، پیغام‌آور فیلادلفیه. یک کلیسای راستین در میان یک کلیسای مدّعی. در بین کلیساهای مدّعی، یک کلیسای راستین وجود داشت.

"... و به فرشته‌ی کلیسای فیلادلفیه بنویس..."

۴۱. می‌خواهم به این تقارن توجه کنید، به هر یک از این دوره‌ها. حال، اینجا متوجه خواهید شد... حالا بیایید به روش او در آن دوره توجه کنید... دوره‌ی متدیست در حال قرار گرفتن روی فیلادلفیه... یا لائودیکیه، یعنی عصر بنطیکاستی است. سپس فردا شب، پیغام‌آور بنطیکاستی بازمی‌گردد، تا آنها را برای قصورشان توبیخ نماید. همان‌گونه که این دوره آنها را برای قصور در ساردس (یعنی عصر لوتری) توبیخ نمود.

۴۲. محبت برادرانه، این یک عصر بزرگ میسیونری و بشارت بود. دنیا هرگز چنین زمانی را به خود ندیده است. این حتی تا زمان ما ادامه دارد. زمانی که جهان چنین دوره‌ی بشارتی را می‌بیند، در نهایت... در مورد ۱۵۰ سال اخیر گفته‌ام، برای مبشرینی که به همراه پیغام انجیل به تمام نقاط دنیا رفته‌اند، این یکی از برجسته‌ترین دوران، در تمام تاریخ دنیا است. این...

۴۳. تا جایی که به کتاب‌ها و نشریات مربوط باشد، یعنی از طریق ارسال پیغام‌های انجیل روی کاغذ و جزوه و این چیزها، مدت‌ها پیش انجیل به تمام امت‌های زیر آسمان رسیده است. می‌دانید، این اثبات می‌کند این چیزی نیست که عیسی از آن صحبت می‌کرد. او هرگز نگفت: "در تمام عالم بروید و دانشگاه‌های کتاب‌مقدس برپا کنید." و هرگز هم نگفت: "... پس رفته در تمام عالم کتاب و جزوه توزیع کنید."

۴۴. این چیزها خوب هستند، ولی مأموریت او برای کلیسا این بود که: "پس رفته تمام امت‌ها را به انجیل موعظه کنید." و انجیل فقط کلام نیست، بلکه چیزی است که به کلام حیات می‌بخشد.

می‌بینید؟ چون عیسی بلافاصله گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." می‌دانید، باب ۱۶ انجیل مرقس آخرین حکم او به کلیسا بود. "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." اولین حکم او به کلیسا در انجیل متی باب دهم این بود که: "بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، دیوها را اخراج کنید، مفت یافته‌اید، مفت هم بدهید." و آخرین پیغام او به کلیسا این بود که: "در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید، هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد، بر او حکم خواهد شد و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود..."<sup>۱۲</sup>

۴۵. این عجیب نیست که خیلی‌ها این قسمت را نادیده می‌گیرند؟ «و» یک حرف عطف است که دو جمله را به هم متصل می‌سازد. او گفت: "بسیاری از خادمین خواهند گفت که: «بروید و انجیل را موعظه کنید.»"، "هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد، بر او حکم خواهد شد و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حرف زند و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هر گاه دست‌ها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت." نشانه‌های خدای زنده که در بین قوم جاری است. او! تا کجا؟ در تمام عالم. متوجه شدید؟ تمام عالم.

۴۶. پس بنابراین، وقتی می‌گویم که پیغام پنطیکاستی... (نه تشکیلات پنطیکاستی) پیغام پنطیکاستی، تنها پیغام راستین خداست. حال ببینید، اگر در حال خواندن هستید، انجیل مرقس باب ۱۶. بسیار خوب، درست همین‌جا بود که عیسی به کلیسا مأموریت داد که: "به تمام عالم بروید، انجیل را موعظه کنید." این آیات، صحبت به زبان‌ها، شفای بیماران، انجام معجزات... تا کجا؟ «تمام عالم» چند نفر؟ «جمیع خلائق». این در تمام زمان تا به اینجا وجود دارد. «تا تکامل». بسیار خوب.

آیا این آیات تنها این کلیسا را دنبال خواهد کرد؟ «هر که ایمان آورد، در تمام عالم. تمام عالم، جمیع خلائق، این آیات همراه ایشان خواهد بود.» نه این، بلکه «آنان» که ایمان بیاورند. پس این کلیسای پنطیکاستی است. می‌بینید؟

۴۷. حالا رسیده‌ایم به این دوران، همین‌جا، جایی که امشب هستیم، در فیلادلفیه، ف.ی.ل.ا.دل.ف.ی.ه.، عصر کلیسای فیلادلفیه. در آن دوره و در آنجا، توسط نشریات و کتاب‌ها، در تمام دنیا کارهای بشارتی و مسیونری انجام شد.

۴۸. عیسی گفت: "وقتی این انجیل موعظه شود... این انجیل در تمام دنیا برای شهادت به من موعظه شود، آن وقت پایان خواهد بود." خوب، پس اگر این چیزی است که او از آن صحبت می‌کرد، یعنی توزیع کتاب‌ها و نشریات، فرستادن مسیونرها برای نوشتن جزوات و اینکه افراد را وادار به این کنید که با شما دست دوستی بدهند و ایمان بیاورند که یک خدا هست؛ اگر این تنها چیزی است که هست، پس مدت‌هاست که از آمدن مسیح گذشته است. آها، پس این نشان می‌دهد که انجیل... پولس گفت: "انجیل تنها از طریق کلام نیامد، بلکه به واسطه‌ی قوت و آشکار شدن روح القدس."

۴۹. پس وقتی که عیسی گفت: "به تمام عالم رفته و انجیل را موعظه کنید." او گفت: "در تمام عالم انجیل را اثبات کنید." او، این را دوست دارم. «اثبات قوت انجیل»، گرفتن کلام و آنچه که کلام می‌گوید و آشکار کردن آن برای آنها. بله، راهش این است. این است که اثبات می‌کند.

۵۰. او، وقتی مورس ریهد<sup>۱۳</sup> بزرگ، رئیس مسیونری سودان، بزرگ‌ترین در دنیا، آن روز در اطاق من ایستاده بود، گفت: "برادر برانهام! شما که یک باپتیست هستید، باید بدانید که حقیقت چیست."

گفتم: "کتاب مقدس، حقیقت این است."

و او گفت: "خوب... او گفت: "چیزی که پنطیکاستی‌ها به آن رسیده‌اند، چیست؟"

گفتم: "روح القدس." می‌بینید؟

بعد او گفت: "دیده‌ام که آنها وسایل را پرتاب می‌کنند و به صندلی‌ها آسیب می‌زنند..."

۵۱. گفتم: "بله، تنها چیزی که هست، این است که شما خودتان را عقب کشیده‌اید و از آنها جدا کرده‌اید. آنها به بخار زیادی رسیده‌اند. می‌توانند چرخ را به حرکت درآورند، یعنی درآورده‌اند، ولی آن بخار را تنها با سوت کشیدن است که خارج می‌کنند." می‌بینید، گفتم: "اگر آنها این را درست در اینجا، یعنی اساس کلام قرار دهند، آیات، معجزات و همه‌ی چیزهای دیگر را خواهند داشت. ولی نمی‌دانند که با آن چه کنند. به یک جایی رسیده‌اند... ولی فقط فریاد می‌زنند و آن را بروز می‌دهند."

۵۲. ترجیح می‌دهم آن را این گونه ابراز کنم تا اینکه بخواهم آن را متوقف کنم و هیچ بخاری برای به حرکت درآوردنش نداشته باشم. شما چطور؟ مانند آن دوست پیر که می‌گفت: "ترجیح می‌دهم اندکی از... ترجیح می‌دهم یک آتش کوچک داشته باشم، تا اینکه اصلاً آتشی نداشته باشم."

۵۳. امروز مشکل این است که ما تلاش می‌کنیم آن آتش را ترسیم کنیم و به تصویر بکشیم. می‌گوییم: "می‌دانید، در روز پنطیکاست، شاگردان این کار را می‌کردند." حال، برای کسی که (تا حد مرگ) از سرما می‌لرزد، نشان دادن تصویر یک آتش به او، چه فایده‌ای دارد؟ این هیچ کمکی به او نمی‌کند. خیر... شما... او باید خودش آتش را داشته باشد. و اگر این قدرت خداست که پنطیکاستی‌ها را برآن داشته تا برای خدا کار کنند و اعمال و آیاتی را بجا آورند که شاگردان داشتند، اگر شما به تصویرسازی رو نیاورید، بلکه این تصویر را برای آنها به واقعیت مبدل سازید، آنها همان تجربه را خواهند داشت. همان نجات و شهادت خویش را همان گونه مهر خواهند نمود که رسولان انجام دادند. می‌بینید؟ ولی باید این را به آنها ارائه دهید. این ارائه نباید در نسل‌های گذشته باشد، بلکه باید آن را اکنون و در اینجا ارائه دهید.

۵۴. حال، متوجه می‌شویم که این عصر محبت برادرانه، یک عصر بزرگ میسیونری بود. عیسی گفت: "در تمام عالم... و جمیع خلائق... و این آیات همراه ایشان خواهد بود."

۵۵. حال، همین طور که از طریق تاریخ و کتاب مقدس پیش می‌رویم، می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم، آیا هرشب...؟ اینجا در کتاب مقدس آنچه را که عیسی از وقوع آن به یوحنا گفت را خوانده‌ایم. و همین جا تاریخ را گرفته و اثبات کرده‌ایم که دقیقاً به همان شکل اتفاق افتاده است.

به همین دلیل است که وقت صرف کردم که این مردان را جستجو کنم، تا ببینم که این خادمین خدا در کجا حامل پیغام بوده‌اند. او آنجا بود، درست به همان صورتی که کتاب مقدس گفته بود. پیغام را درست مانند ابتدا حفظ کرده و هرگز از آن فاصله نگرفته بود.

۵۶. بعد دیدیم که این تقریباً نابود شده بود و او همان دوره را، یعنی «عصر مرده» را تاریک خطاب کرد و... و بعد فقط اندکی نور بیرون آمد، سپس قوتی اندک، بعد دوباره به درون پنطیکاستی‌ها رفت، (تجربه‌ی حقیقی) درست در زمان آخر. سپس عروس برگرفته شد و جفاها دوباره برقرار گردید. بسیار خوب، جفای عظیمی که در برابر تمام جهان پیش می‌آید.

۵۷. حال، دوره‌ی عظیم بشارت، محبت برادران، عصر مبشرین. بگذارید نام چند تن از مردان بزرگ این عصر را به شما بگویم (اسامی آنها را اینجا نوشته‌ام). جان وسلی، جورج وایت... جورج وایتفیلد<sup>۱۴</sup> که مربوط به حدود سال‌های ۱۷۳۹ بود، چارلز جی فینی،<sup>۱۵</sup> دویت مودی<sup>۱۶</sup> و ویلیام کری،<sup>۱۷</sup> مبشر بزرگی که در سال ۱۷۳۹ به هندوستان رفت، دیوید لیوینگستون<sup>۱۸</sup> در آفریقای جنوبی. می‌بینید؟ تمام آن مردان بزرگ... من اسم خیلی از آنها را دارم. مردان بزرگی که در عصر «محبت برادران» زندگی می‌کردند. سیاه پوست، سفید پوست، زرد پوست، آن دیوار برداشته شده بود و این مردان در صحنه‌ی بشارتی قرار گرفته بودند. محبت برادرانه. دست یافتن به تمام امت‌ها در همه جا، و این برای آنها باز شده بود که می‌توانند آن را انجام دهند. یک عصر در باز دیگر، چون نمی‌توانستند... پیش از آن نمی‌توانستند آن را انجام دهند... سیستم پاپی روم آن‌چنان آنها را بسته بود که نمی‌توانستند پیش بروند. ولی در آن عصر درها باز شده بود. زیرا خدا گفت که این عصر، عصر «در باز» است.

۵۸. آنها در خلال آن دوره درهای زیادی را باز کردند، در انجیل، در صحنه‌های بشارت، در بازگشت به مسیح، و همه چیز در طول آن باز شده بود. می‌توانید ببینید که آنها چه کردند، برادران یک کار بزرگ از آن ساختند.

George Whitefield<sup>۱۴</sup>  
Charles G. Finney<sup>۱۵</sup>  
Dwight Moody<sup>۱۶</sup>  
William Carrey<sup>۱۷</sup>  
David Livingstone<sup>۱۸</sup>

۵۹. و زمان جان وسلی، ستاره‌ی عصر ساردس، وقتی او آمد، آنها را از عصر ساردس به جلو برد، میسیونری که مدت ۱۵۰ سال، (غیر قابل قیاس با هیچ زمان دیگری قبل از آن) تمام جهان را دربرگرفت. به آن فکر کنید. تمام امت‌ها در سرتاسر دنیا کلام را شنیده‌اند. این سالیان سال قبل تکمیل شد. ولی نه انجیل، بلکه فقط کلام. کلام می‌گشود ولی روح، حیات می‌بخشد. می‌بینید؟

۶۰. وقتی آن روز در آفریقا جنوبی روی جایگاه ایستاده بودم، دیدم که هزاران مسلمان آن بیرون نشسته‌اند. یکی از کسانی را که به مسلمانان بشارت می‌داد، ملاقات کردم. این مبشر به من گفت: "اوه، خدا را شکر برای آن جان گرانبها!" حال، این مرد سالیان سال آنجا بود و تنها توانسته بود یک مسلمان را برای ملکوت خدا صید کند. چون مسلمانان آنجا اکثراً مانند مادها و پارسیان هستند، طوری که قوانین آنها تبدیل نمی‌شود و جایگزینی ندارد. وقتی مسلمان هستند، برای همیشه مسلمان هستند.

۶۱. آنها یک جان آنجا داشتند که این برادر داشت از آن صحبت می‌کرد، آنجا در پرتریا،<sup>۱۹</sup> پایتخت آفریقای جنوبی، منطقه‌ی آزاد، ایالت اورنج،<sup>۲۰</sup> و در ترنسوال.<sup>۲۱</sup>

۶۲. ما از آنجا به کیپ تاون و بلومفونتن<sup>۲۲</sup> رفتیم و از آن مسیر تا گراهامز تاون،<sup>۲۳</sup> در شرق لندن و سپس دوباره به ژوهانسبورگ<sup>۲۴</sup> برگشتیم.

۶۳. بسیار خوب، آخرین شهری که رفتیم، دوربان<sup>۲۵</sup> بود. جایی که بیشترین بومیان را جمع کردیم، حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ بومی آنجا نشسته بودند، مسلمانان بومی... ما چند هفته‌ای را در آنجا سپری کرده بودیم. در یک استادیوم بزرگ اسب دوانی که از نظر بزرگی، دومین در دنیاست، بزرگ‌تر از استادیوم چرچیل داونز.<sup>۲۶</sup> لندن بزرگ‌ترین استادیوم را دارد، بعد آفریقای جنوبی و بعد چرچیل داونز. آنها بخاطر جنگ‌های قبیله‌ای، بین جماعت حصار کشیده بودند. پلیس‌ها (۲۰۰ تا ۳۰۰

Pretoria<sup>۱۹</sup>

Orange State<sup>۲۰</sup>

Transvaal<sup>۲۱</sup>

Capetown & Bloemfontein<sup>۲۲</sup>

Grahamstown<sup>۲۳</sup>

Johannesburg<sup>۲۴</sup> پایتخت آفریقای جنوبی

Durban<sup>۲۵</sup>

Churchill Downs<sup>۲۶</sup>



نگهبان) آنجا ایستاده بودند و هر قبیله را به یک طرف هدایت می کردند تا با یکدیگر درگیر نشوند. نیزه‌ها و خنجرهای آنها را می گرفتند. آنها روی زمین نشسته بودند و از بین حصارها به یکدیگر نگاه می کردند. رئیس هر قبیله... آنها را جمع می کرد. افرادی با طرفداران بسیار و ملکه‌ها. ملکه‌ی رودسیا<sup>۲۷</sup> با بیست و هفت کامیون و قطار و کالسکه پر از مردم رودسیا به جلسه آمد. خود او با یک واگن ویژه آمد.

۶۴. خدا در حال انجام کارهای بزرگ بود، آیات و معجزات عظیم و ما به چه رسیدیم؟ آن روز با سیدنی اسمیت<sup>۲۸</sup> شهردار دوربان رفته بودیم بیرون. گفتیم: "آن نوار باریک که دور گردن آن مرد است، چیست؟" یک سیاه پوست، از همان‌هایی که در اینجا به آنها کاکا سیاه می گویند. کسی بود که باید برایش موعظه می کردم، بسیاری از آنها اصلاً هیچ لباسی برتن نداشتند، نه زن و نه مرد، این مرد یک بت در دست خود داشت و یک نوار هم دور گردنش بود. پرسیدم: "آن نوارها چه هستند... آن نوارهای دور گردنشان چیست؟"

گفت: "آنها مسیحی هستند."

گفتم: "یک مسیحی؟ با بتی در دست؟"

۶۵. او گفت: "خوب، برادر برانهام! من... او از قبیله‌ی سونگایی<sup>۲۹</sup> است." گفت: "من می توانم به زبان آنها صحبت کنم." گفت: "به آنجا می رویم و شما با او صحبت کنید. هر چه می خواهید به او بگویید. طوری صحبت کنید که انگار می خواستید از او سؤالی پرسید. آن وقت من هر چه که گفت برای شما خواهم گفت."

۶۶. بعد گفتیم: "توماس! حالت چطور است؟" من او را توماس صدا کردم چون احساس کردم که این نام برای او خوب و مناسب است. او من را نگاه کرد و من پرسیدم: "تو مسیحی هستی؟"

---

Rhodesia<sup>۲۷</sup>  
Sidney Smith<sup>۲۸</sup>  
Songhai<sup>۲۹</sup>  
Thomas<sup>۳۰</sup>

"بله." او یک مسیحی بود.

۶۷. من گفتم... البته او من را نمی‌شناخت. او هرگز... هیچ‌یک از آنها تابحال ما را ندیده بودند. از او پرسیدم: "با آن بت چه کار می‌کنی؟"

اوه، پدرش این را به او داده بود. می‌دانید، این برای آنها یک خدا بود. می‌بینید؟

۶۸. من به او گفتم: "پدرت پرستنده‌ی آن بوده..." گفتم: "خوب این به آن معنی نیست که تو نیز همان کار را بکنی. تو یک مسیحی هستی و نباید آن را حمل و پرستش کنی."

۶۹. او گفت: "خوب، یک روز یک شیر پدرم را دنبال کرده و او نیز یک آتش برپا کرده و دعایی را که ساحر به او داده بوده، روی این بت خواند و باعث شد که آن شیر فرار کند." این درحالی است که روزانه جانوران و حیوانات، بسیاری از آنها را می‌کشند.

۷۰. گفتم: "بین، این دعای آن ساحر نبوده که باعث شده آن شیر فرار کند." گفتم: "شیر از آتش می‌ترسد." و گفتم: "بعنوان یک مسیحی، تو نباید آن را با خودت حمل کنی. تو نباید هیچ کاری با آن داشته باشی."

۷۱. او گفت: "خوب." او گفت: "اگر آمویا..."<sup>۳۱</sup> آمویا یعنی نیروی نادیده، خدای ما که آن را نمی‌بینیم. آمویا یک معنی دارد، «نیروی مانند باد». گفت: "اگر آمویا باز بماند، این خدا قاصر نخواهد بود." به همین دلیل هر دو را به همراه داشت. اگر یکی مؤثر نبود، دیگری هست. خوب، این قوت مسیحیت است که باید عمل کند. اوه، خدای من!

۷۲. ولی بعداً در بعد از ظهر آن روز، وقتی روح‌القدس در آن ورزشگاه پایین آمد و شروع کرد به مکشوف نمودن اسرار قلب‌ها، بعد از اینکه کلام را گرفتم...

۷۳. در حدود یک ساعت که با وجود ۱۵ مترجم مختلف در اصل ۱۵ دقیقه مفید داشتیم، من می‌گفتم: "عیسای مسیح، پسر خدا" اولی می‌گفت: "آه باه بابا باه" دیگری می‌گفت: "گلو گلو

گلو بلو" بعدی: "آبا با آم آم" و همه‌ی آنها می‌شد عیسای مسیح، پسر خدا. من باید سریع یادداشت برداری می‌کردم که چه گفته‌ام و کجای موعظه بودم و گرنه همه چیز را یادم می‌رفت.

۷۴. بعد وقتی اوضاع کمی تغییر کرد، گفتم: "حال، مبشرین درباره‌ی یک عیسی که برای نجات شما می‌آید، به شما گفته‌اند." می‌توانستی ببینی که چگونه در حال نگاه کردن به یکدیگر بودند. می‌دانید، قبیله‌های مختلف، همه بالا و پایین. گفتم: "مبشرین به شما گفته‌اند، ولی آیا آن مبشر... آیا وقتی کتاب مقدس را می‌خواندید، متوجه این نکته شدید که او یک طیب اعظم و شفا دهنده بود و گفت که در تمام اعصار، تا زمانی که بازگردد، این را به قوم خویش می‌دهد؟" اعمالی که من انجام داده‌ام، شما نیز می‌کنید. شما که عیسی را بعنوان منجی خود پذیرفته‌اید، با آن نوارهای دورگردنتان! آیا می‌خواهید عیسی را ببینید که امروز به اینجا بازمی‌گردد و همان اعمالی را بجا می‌آورد که وقتی روی زمین بود، انجام می‌داد؟

۷۵. اوه، همه‌ی آنها گفتند: "قطعاً." می‌بینید؟ آنها می‌خواستند این را ببینند، آنها این را می‌خواستند.

۷۶. گفتم: "پس اگر او این کار را بکند، اگر از ما که اینجا هستیم، استفاده کند تا همان کاری را بکند که وقتی روی زمین بود انجام می‌داد، آیا به کلام او ایمان خواهید آورد؟"

"اوه، حتماً." می‌دانید، مسلمانان آنجا نشسته بودند.

۷۷. اولین... دومین نفری که به روی جایگاه آمد، یک زن مسلمان بود، روح‌القدس صحبت می‌کرد. من به زن گفتم: "می‌دانید که شما را نمی‌شناسم. حتی قادر نیستم به زبان شما صحبت کنم." و او این را تأیید کرد.

۷۸. او یک نقطه‌ی قرمز رنگ بین دو چشم خود داشت که نشان می‌داد او یک مسلمان اصیل است. گفتم: "خوب، اکنون، من نمی‌توانم شما را شفا دهم." ولی گفتم: "آنچه را که امروز بعد از ظهر گفتم، متوجه شدید؟ پیغام را؟"

۷۹. بعد او رو به مترجم مسلمان کرده و گفت که... او یک هندی بود. یعنی اصالتاً هندی بود. او گفت: "بله، آن را متوجه شده. او عهد جدید را خوانده بود." او، بله.

۸۰. می‌دانید، آنها هم به خدا ایمان دارند. آنها ذریت ابراهیم هستند. می‌بینید؟ او گفت که به خدا ایمان دارد. ولی او ایمان داشت که «محمّد، نبی اوست». و ما ایمان داریم که عیسی پسر اوست. می‌بینید؟ پس او گفت... او، او، او «به خدا ایمان داشت».

۸۱. و من گفتم: "اگر عهد عتیق را خوانده باشید، می‌دانید که در بین آنها خدا به چه معنی بود، کسانی که در دوره‌های گذشته بودند. و عیسی، کسی که ما او را «مسیح» می‌خوانیم، باید یک خدا-نبی می‌بود. او... آنها او را کشتند. شما فکر می‌کنید که او را نکشتند، چون اعتقاد دارید که سوار بر یک اسب سفید از آنجا دور شد. این چیزی است که روحانیون شما به شما تعلیم داده‌اند، که «او هرگز کشته نشد و در جایی دیگر، سال‌ها بعد، به مرگ طبیعی فوت کرد.»

۸۲. گفتم: "شما به این ایمان دارید، ولی این عیسی... بر طبق عهد جدید مرد و بعد از سه روز برخاست و روح خود را به سمت کلیسا فرستاد." حال، آنها را گیر انداخته‌اید. این دقیقاً همان چیزی است که مسلمانان با استفاده از آن بیلی گراهام<sup>۳۲</sup> را به چالش کشیده بودند. همان چیز، همان اصول.

۸۳. گفتم: "حال اگر... محمّد هرگز به شما وعده‌ای نداده است، ولی عیسی به ما وعده داد که همان اعمالی را که او بجا می‌آورد، ما نیز بجا خواهیم آورد." حال یادتان باشد، او در انجیل یوحنا ۱۹:۵ گفت: "هیچ کاری جز آنکه پدر به من نشان دهد، انجام نمی‌دهم." گفتم: "حال، اگر عیسی بیاید و به من نشان دهد که مشکل شما چیست و برای چه اینجا هستید. بگوید که گذشته و اعمال شما چه بوده و یا آینده‌تان چه خواهد بود... اگر او به شما بگوید که آینده‌تان... گذشته‌تان چه بوده، قطعاً به آینده‌تان ایمان خواهید آورد."

او گفت: "درست است."

و من گفتم: "بسیار خوب، او این کار را می‌کند."

۸۴. و تمام آن مسلمانان برخاسته و نگاه می‌کردند. می‌دانید، روح‌القدس گفت: "شوهر شما یک مرد چاق کوتاه قد، با سیلی سیاه است. شما سه روز قبل پیش یک دکتر رفته بودید." گفتم: "شما دو فرزند دارید، دکتر به شما آزمایش زنانگی داد و گفت که شما یک کیست در رحم خود دارید."

او سرش را پایین انداخت و گفت: "درست است."

۸۵. و من گفتم: "حال، اگر عهد جدید را خوانده باشید، این مثل همان چیزی نیست که عیسی به آن زن سامری گفت؟"

"درست است."

۸۶. و من گفتم: "خوب، خوب، شما چرا پیش من که یک مسیحی هستم، آمده‌اید؟ چرا به سراغ انبیای مسلمان خود نرفته‌اید؟"

او گفت: "فکر می‌کنم که شما می‌توانید به من کمک کنید."

۸۷. من گفتم: "من نمی‌توانم به شما کمک کنم. ولی اگر شما اکنون این عیسی را که اینجاست و زندگی و همه چیز شما را می‌داند، بپذیرید؛ او قادر است به شما کمک کند."

او پاسخ داد: "عیسی را بعنوان نجات دهنده‌ی خود می‌پذیرم."

۸۸. و این همان اتفاق بود، این تعیین کننده بود. آن روز عصر ۱۰,۰۰۰ مسلمان، مسیح را پذیرفتند. می‌بینید؟ حدود ۳۰ سال آن مبشر آنجا در صحنه‌ی بشارت بود و تنها یک نفر را از طریق جزوه‌ها برای ملکوت صید کرده بود، درحالی که ظرف ۵ دقیقه، توسط انجیلی که آشکار گشته بود، ۱۰,۰۰۰ نفر ایمان آوردند.

۸۹. خدا هرگز به ما نگفت که کلیساها را برپا کنیم. هرگز به ما نگفت که مدرسه و دانشگاه

سازیم. اینها خوب هستند، بیمارستان و این چیزها، خدا می‌داند که ما به این چیزها نیاز داریم. این برنامه‌ی اوست، ولی مأموریت کلیسا «موعظه‌ی انجیل» است. ما جزوه منتشر و پخش می‌کنیم. انتشارات آزبری بسیار معروف است. خدا به آنها برکت بدهد، آن کالج متدیست که اینجا در ویلمور کنتاکی<sup>۳۳</sup> است، یکی از بهترین‌ها است. روحانی... جاهایی کوچک در دنیا در این زمان، آنها افرادی خوب هستند.

۹۰. داشتم می‌آمدم از... یادم رفت... رودسیا بود، ولی نام محل را به یاد نمی‌آورم. بیلی! تو یادت هست؟ [بیلی پاول<sup>۳۴</sup> می‌گوید: "سالیزبری."]<sup>۳۵</sup> درست است، سالیزبری. "بیلی، حافظه‌ی من است." نیوسالیزبری در رودسیا. ما داشتیم از رودسیا می‌آمدیم و وقتی برای سوار شدن به هواپیما آماده می‌شدیم، من چند نفر را با پاسپورت آمریکایی دیدم. یک پسر و سه دختر، به آنها نزدیک شدم و گفتم: "سلام." گفتم: "دیدم که شما پاسپورت آمریکایی دارید."

پسر گفت: "شما انگلیسی صحبت می‌کنید."

گفتم: "بله، من آمریکایی هستم."

گفت: "خوب، خوب است."

گفتم: "شما گردشگر هستید؟"

گفت: "خیر، ما میسیونر هستیم."

گفتم: "آه، چه خوب!" گفتم: "خوشحالم که با شما آشنا شدم." و گفتم: "از کجا می‌آید؟"

کدام کلیسا؟ وابسته به یک تشکیلات هستید یا آزاد هستید؟"

گفت: "خیر، ما متدیست هستیم و از ویلمور کنتاکی آمده‌ایم."

گفتم: "آنجا برای من مانند حیات خلوت است." گفتم...

گفت: "تصادفاً شما همان برادر برانهام که به اینجا آمده، نیستید؟ هستید؟"

۹۱. گفتم: "بله آقا! درست است." و این او را همان‌جا بهبود داد. او چیز دیگری نگفت. حالتش

را دیدم. به آن دخترها نگاه کرد و آنها به یکدیگر خیره شدند. گفتم: "پسر! یک لحظه صبر

کن." او چیزی جز یک پسر بچه نبود. گفتم... گفتم: "می‌خواهم چند لحظه‌ای را بعنوان چند مسیحی، در مورد اصول صحبت کنیم. چون هردو ما برای یک هدف اینجا هستیم. می‌خواهم از شما سه دختر و شما پسر جوان سؤالی بپرسم. آیا می‌توانید به نام خداوند عیسی... گفتید که دو سال اینجا بوده‌اید، می‌توانید یک جان را نشان دهید که برای خداوند صید کرده باشید؟ فقط یک جان؟" آنها نمی‌توانستند این کار را بکنند. حتی یک نفر هم نبود.

۹۲. گفتم: "قصد جسارت به شما را ندارم، به هیچ وجه." گفتم: "بابت کاری که اینجا انجام می‌دهید، از شما ممنون هستم. ولی شما دخترها باید در منزل در شستن ظرف‌ها به مادرتان کمک کنید. کاملاً درست است. جای شما اینجا نیست. شما هیچ کاری اینجا ندارید."

۹۳. هیچ کس نباید پا به عرصه بگذارد، مگر اینکه روح القدس را یافته باشد و قوت روح القدس را موعظه کند. چون این تنها چیزی است که آن افراد را به حرکت وامی‌دارد. ببینید که اکنون به چه آشفتنگی دست یافته‌اید. این بخاطر آن است که انجیل راستین برای آنها موعظه نشده، بلکه فقط به شکل کلام به آنها داده شده است. خوب، می‌دانید که این چیست؟ این ادامه و در راستای همان «رهایی یافتگان» در عصر لوتر است. جایی که کتاب‌های رایگان را در اختیار دنیا گذاشت. درست است.

۹۴. حال، این دوره‌ی عظیم. خوب، شروع می‌کنیم. به گمانم ما در... بله در آیه‌ی هفتم، در سلام و درود بودیم.

"و به... فیلادلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ کس نخواهد گشود."

۹۵. یک اعلان کامل، این طور نیست؟ تا چند دقیقه‌ی دیگر دوباره به آن خواهیم پرداخت، چون کمی جلوتر دوباره به آن اشاره می‌شود.

"اعمال تو را می‌دانم، اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی."

۹۶. اکنون به زمانی که در حال رسیدن است، توجه کنید. بعد از آن جنبش بزرگ میسیونری که تمام امت‌ها را دربر گرفت، از محبت برادرانه، تا تمام چیزهای دیگری که داشتند؛ هیچ ضدیتی با آن نیست، از نشریات و چیزهای دیگر در بخش‌های مختلف دنیا. حال، فرقه‌ی کلیسا دوباره به تحصیلات و اعمال بازگشت.

۹۷. پس از اینکه فرقه‌های بزرگ برقرار شد، عیسی یک «درِ باز» را گشود. پس از اینکه عصر وسلی وارد شد و کلیسای متدیست روی زمین شکل گرفت، ریشه دوانید، رشد کرد و کلیسای بزرگی را ساخت که امروز هست، یکی از بزرگ‌ترین کلیساها در میان پروتستان‌ها و چیزی که در آن زمان رخ داد، این بود که پیش از ورود آنها به عصر لائودیکیه، عیسی یک «درِ باز» پیش روی آنها قرار داد.

۹۸. دلیل اینکه این مطلب را بیان می‌کنم، این است که منظور من را از تقارن آن دوره‌ها به درستی درک کنید. می‌بینید؟ این از عصر میسیونری است، ولی می‌بینید؟ او به ایشان گفت که کلید داود را در اختیار دارد. اما او در اینجا گفت که دری پیش روی کلیسا قرار داده است. بعد از آن عصر میسیونری و وایتفیلد، چارلز فینی، سنکی،<sup>۳۶</sup> مودی (که جزو آخرین‌ها بود.) و سایر آنها، اکنون یک در باز پیش روی کلیسا قرار داده است. اوه، اینجا جایی است که اکنون باید به آن توجه کنید. این دقیقاً مابین عصر لائودیکیه و فیلادلفیه است.

۹۹. عیسی در است. حال لطفاً با من انجیل یوحنا ۱۷:۱۰ را ببینید، چند لحظه به آن می‌پردازیم تا مطمئن شویم که... خیلی از شما ایمان خواهید آورد. بعد ممکن است یک نفر بگوید: "خوب من هرگز... آیا او واقعاً همین الان این را گفت؟" می‌خواهم این را بخوانم. انجیل یوحنا باب ۱۰ آیه ۱۷. بسیار خوب، این آیات را با هم می‌خوانیم. عذر می‌خواهم آیه ۷، نه ۱۷:

"آنگاه عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم.»"

۱۰۰. این برمی‌گردد به خوشبحال‌ها. چطور به مسیح وارد شویم؟ او چیست؟ در آغل گوسفندان.



خیلی وقت‌ها به این فکر می‌کردم که: "چه؟ او که یک انسان است، چطور می‌تواند در باشد؟" حال، در کشورهای شرقی، یک روز این را متوجه شدم که چوپان، هنگام شب تمام گوسفندان را از میان یک در به سمت آغل هدایت می‌کند. بعد هنگامی که همه را به آنجا برد، آنها را می‌شمارد تا مطمئن شود که همه‌ی گوسفندان در آغل هستند و سپس خودش جلوی در می‌خوابد. هیچ‌کس و هیچ‌چیز نمی‌تواند به آنجا وارد یا از آنجا خارج شود، مگر اینکه از او عبور کند. پس عیسی در است؛ در آغل گوسفندان.

۱۰۱. سوار یک جیب بریتانیایی بودم که به همراهم گفتم: "آنها را ببین... چوپانان از وسط شهر درحال عبور بودند. در این هنگام یک سوت نواخته می‌شد و همه در بیشه زارها را می‌بستند. با خودم گفتم: "جریان چیست؟" یک چوپان داشت گوسفندانش را از داخل شهر عبور می‌داد.

۱۰۲. حال، در شرق مانند اینجا نیست. آنها تمام محصولشان را مقابل منزلشان در معرض فروش می‌گذارند. سیب و هلو و انواع میوه‌ها، انگورهایی که به زیبایی تزئین شده‌اند و هر یک از این فروشندگان آنجا می‌ایستند و تلاش می‌کنند که شما را به داخل بکشند تا چیزی از آنها بخرید.

۱۰۳. خوب، این چوپان درست از وسط خیابان اصلی عبور می‌کرد. من گفتم: "برادر! الان است که یک هرج و مرج ایجاد شود. من سرپا می‌ایستم تا تماشا کنم."

۱۰۴. برادری که با من بود گفت: "برادر برانهام! تعجب خواهی کرد. تماشا کن." همه چیز متوقف شد، چوپان بدون توجه به چیزی به راه افتاد و تمام گوسفندان درست پشت سر او حرکت می‌کردند. اگر او مسیرش را عوض می‌کرد و این‌گونه دور میزد، همه... گوسفندی که پشت سر او بود نیز همین کار را می‌کرد، بعدی، بعدی و بعدی... تمام گله همین کار را می‌کردند.

۱۰۵. اوه، این همان روشی است که ما نیز شبان اعظم را دنبال می‌کنیم. درست است. چوپان از وسط خیابان می‌گذشت تا آن طرف خیابان دیگر چیزی را آماده کند و آن گوسفندان به دنبال او حرکت می‌کردند. آنها به آن اجناس نگاه می‌کردند، ولی به دنبال چوپان در حرکت بودند. اوه، این را دوست دارم. می‌بینید. "اوه برادر! کاش می‌توانستم به زبان آنها صحبت کنم، همین

الآن موعظه‌شان می‌کردم." بله، آن گوسفندان به چپ و راست متمایل نمی‌شدند، بلکه درست دنبال شبان حرکت می‌کردند.

۱۰۶. این کاری است که کلیسا همیشه انجام داده است، ماندن و حرکت به دنبال شبان، یعنی روح القدس که ما را به سمت حیات ابدی هدایت می‌کند. به دلیل اینکه مثلاً این کلیسا بسیار مجلل است، بر نمی‌گردیم و از مسیر خارج نمی‌شویم یا این یکی چنین و چنان است و دکترهای الهیات آن‌چنانی دارد؛ بلکه درست پشت سر شبان حرکت می‌کنیم. هر جا که شبان برود، گوسفند دنبالش حرکت می‌کند. "گوسفندان من آواز من را می‌شناسند و به دنبال صدای غریبه نخواهند رفت." <sup>۳۷</sup> درست است. او... آن شبان، تمام صداها و چیزهای دیگری که رفتار گوسفندان را تشکیل می‌دهد، می‌شناسد.

۱۰۷. بعد زمانی که به خارج از شهر رسیدیم، منظره‌ی جالبی دیدم. محوطه‌ای بود که تعدادی مرد آنجا دور هم جمع شده بودند. آنها گلّه‌هایی از الاغ، گاو، خوک، گوسفند، بز و چیزهای دیگر داشتند. گفتم: "خوب، آن افراد که آنجا هستند... آنها که هستند؟"

او گفت: "شبان."

گفتم: "شبان، شبان الاغ‌ها؟"

و او گفت: "بله آقا!"

گفتم: "خوب، من فکر می‌کردم که شبانی تنها به گوسفندان مربوط باشد."

۱۰۸. او گفت: "خیر، شبان یعنی گلّه‌دار، شما در کشورتان آنها را گاوچران یا چیزهای دیگر خطاب می‌کنید."

گفتم: "اوه، متوجه شدم، شبان یعنی گلّه‌بان."

"بله."

"او مراقب گلّه است."

۱۰۹. "درست است." او گفت: "مسئله‌ی عجیب آن، در شب‌ها است. جایی که... این مهم است که شما بعنوان یک خادم... باید یک چیزی به شما بگویم." او گفت: "وقتی شب می‌شود... درست است، او تک‌تک آنها را شبانی می‌کند، آنها را رهبری و کمک می‌کند و مراقب است تا در طول روز به چیزهای خوب دسترسی داشته باشند. ولی وقتی شب از راه می‌رسد... تمام قاطرها و الاغ‌ها و شترها و هرچه که دارد... همان بیرون در محوطه باقی می‌مانند، ولی او گوسفندان را جمع می‌کند و آنها را به آغل می‌برد."

۱۱۰. گفتم: "اوه، خداوندا! از من برای خودت یک گوسفند بساز." می‌بینید؟ چون می‌خواهم وقتی شب از راه می‌رسد، به آغل بروم و از در وارد شوم، از طریق آن در. انجیل یوحنا ۷:۱۷ می‌گوید: "من... عذر می‌خواهم ۷:۱۰: "من در آغل گوسفندان هستم، جمع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. من در هستم. هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد."

۱۱۱. "اکنون در برابر این کلیسا، بین عصر فیلاذلفیه و عصر لائودیکیه یک در باز قرار می‌دهم." اوه، حالا متوجه می‌شوید؟ آیا فکرتان را روی این چیز نیکو و راستین متمرکز کردید؟ اکنون گوش کنید، این خوب است. به شما می‌گویم، این همان عسل از صخره است. ذرات ریز مروارید را بیرون می‌کشد و آن را جلا می‌دهد. "من در آغل گوسفندان هستم." حال، آن دری که قرار گرفته بود، چیست؟

۱۱۲. کمی به عقب برگردیم. از آن عصر میسیونری که لوتر توسط عادل شمردگی، تمام کشور را با آن پیغام دربرگرفت. وسلی با پیغام تقدس آمد و در پایان عصر متدیست، در انتها، زمانی که این ریشه دوانید، شروع کرد که به یک تشکیلات تبدیل شود. زمانی که هر کلیسایی...

۱۱۳. حال گوش کنید، این قدرتمند است. می‌خواهم که یک نفر را در هر جایی از تاریخ به من نشان بدهید. هر کلیسایی که خدا بلند کرده است، از طریق پیغام پنطیکاستی و بدون هیچ تشکیلاتی بوده و به محض اینکه سازمان داده شده، مرده و دیگر هرگز برنخاسته است. اوه، آنها به عضویت آن درآمدند، ولی هرگز یک بیداری را تجربه نکردند. بیداری لوتر هرگز بلند نشد،

بیداری متدیست هم همین طور، بیداری پنطیکاستی هم بلند نخواهد شد. خیر قربان! آنها آن را سازمان داده‌اند، درحالی که خدا در اعصار کلیسا گفت که از آن متنفر است. از تعلیم نقولایویان.

۱۱۴. یادتان باشد، ما بر علیه کسی صحبت نمی‌کنیم. افراد خوب پراکنده هستند. گوسفندان خدا آن بیرون و در تمام این اماکن قرار دارند. این درست است. متدیست، باپتیست، هر چه که هستند، اگر از روح خدا تولد تازه یافته باشند، قوم خدا هستند. آنها قوم خدا هستند؛ اما تشکیلات، آنان را محصور نموده است. از متدیست نامه می‌برند برای باپتیست... تا جایی که این نامه‌ها و نشان‌ها را جمع کرده و از جایی به جای دیگر می‌روند.

۱۱۵. بسیار خوب، اکنون چنان که خداوند در پایان آن دوره گفت: "من در آغل گوسفندان هستم." حال در مورد عیسی چه دری در بین این دو دوره گشوده بود؟ ۱۹۰۶، حدوداً زمانی که عصر متدیست و... و... دویت مودی و سایرین در حال ترک صحنه بودند، دسته‌ای از قوم پیش آمدند که روح‌القدس را یافته بودند، صحبت به زبان‌ها و این چیزها به کلیسا بازگشت. درست است، در حدود سال ۱۹۰۶.

۱۱۶. بسیار خوب، آن وقت چه چیزی رخ داد؟ بعد از اینکه این شروع به پیش رفتن نمود، اولین کاری که کردند، می‌دانید، آن شورای قدیمی را سازماندهی کردند که اکنون جماعت ربّانی نامیده می‌شود. بعد چه اتفاقی افتاد؟ او یک در باز پیش روی کلیسا گذاشت. یک «در باز».

۱۱۷. حالا بیایید آن را بخوانیم و آن را همان‌گونه که می‌گویید، کلمه به کلمه بررسی کنیم. می‌بینید؟ "اینک..." ببینیم.

"... هیچ کس نخواهد بست..."

"... دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام..."

۱۱۸. و در جایی دیگر:

"... اعمال تو را می‌دانم، اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی نتواند آن را بست..."

۱۱۹. یک «در باز»، این به چه معنی است؟ این مکاشفه‌ی خداوندی و تعالی عیسای مسیح بود؛ نه شخصیت دوم تثلیث، بلکه خود خدایی که جسم پوشید و در میان ما ساکن شد و مکاشفه...

۱۲۰. حال اگر چند لحظه توجه کنید، کمی جلوتر را با هم می‌خوانیم:

"... نتواند بست... اندک قوتی داری... اسم مرا انکار نمودی..."

۱۲۱. اولین باری که صحبت از نام می‌شود، بعد از این دوره در اینجاست که نام او را از دست داد. لوتر با یک نام بیرون آمد که زنده است، ولی مرده بود. (درست است؟) یعنی «پدر، پسر و روح‌القدس». اینجا دوباره نام عیسی پیش می‌آید، بین دو دوره در اینجا در بین «در باز» حال، این یک مکاشفه است؛ چیزی که بود، خداوندی، مکاشفه‌ی خداوندی او.

۱۲۲. اکنون، این چیزی است که او در همان اولین دوره آشکار ساخت. حالا نگاه کنید، وقتی یوحنا او را دید که ایستاده است، هفت چراغدان طلا، او با دستانی باز ایستاده بود. این چراغدان اول است، دومین، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین و هفتمین. با دستانی باز به شکل صلیب. او گفت: "من الف و یا هستم." به عبارتی دیگر: "در ابتدا متعال و در انتها متعال خواهم بود." نور در شرق طلوع و در غرب غروب می‌کند. این یک عصر تاریکی بوده است. ولی "در شامگاه روشنی خواهد بود." همان انجیل، قوتی که اینجا برخاست، در یک دست در شرق و در دست دیگر در غرب می‌درخشد. «الف و یا» در دستان او. متوجه می‌شوید؟

۱۲۳. حال، او در نخستین باب مکاشفه چه کاری انجام داد؟ او خداوندی و تعالی خویش را برای افسس، یعنی اولین کلیسا مکشوف نمود. درست است؟ خوب، حالا توجه کنید. در هر یک از این کلیساها که در اینجا پیش می‌آید، او خداوندی خویش را تنها بصورت جلال یافته مکشوف نمود. ولی در این آخرین، او «یا» شد، بازگشت دوباره به آن ابتدای راستین و اصل. می‌بینید؟ «اولین و آخرین»، اولین دوره و اکنون آخرین دوره، زیرا گفت من ابتدا و انتها هستم. و...

۱۲۴. اما شما می‌گویید: "خوب، این چگونه اتفاق افتاد؟" چه کسی آن را پیش برد؟ این یک

مکاشفه بود. خیلی از شما که اینجا هستید، آن را یافته‌اید، چون او در... می‌خواهم اکنون چیزی بگویم. ببینید! تمام کلیسای او براساس مکاشفات الهی خود او بنا شده است. درست است؟ اگر به این ایمان ندارید، با هم انجیل متی ۱۸:۱۶ را باز کنیم، ظرف یک دقیقه خواهید دید که تمام مکاشفه بر پایه‌ی خود او بنا شده است. تمام کلیسا بر مکاشفه‌ی او بنا شده است. حال حدوداً از... از چهاردهمین آیه شروع می‌کنیم.

"گفتند: «بعضی... یحیی تعید دهنده...»"

سؤال این بود، عیسی گفت:

"... هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم، چه شخص می‌گویند؟»"

سیزدهمین آیه، و این شانزدهمین آیه است:

"و گفتند..."

۱۲۵. حال نگاه کنید، اینجا اولین جایی است که تابحال عیسی خطاب به کلیسا صحبت کرده است و ... تا مکاشفه که آخرین است.

"گفتند: «بعضی یحیی تعید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از... از انبیا.» ایشان را گفت (به تمام آنها): «شما مرا که می‌دانید؟» شمعون پطرس جواب داد: «تو هستی مسیح، پسر خدای زنده.» " او، خدای من! "عیسی در جواب وی گفت: «خوشابحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.»"

۱۲۶. «خوشابحال تو ای شمعون پسر یونا، هیچ راه دیگری نبود تا تو به آن دست یابی، تنها راه دستیابی به آن یک مکاشفه‌ی روحانی از آسمان بود که من، او هستم.»

عیسی گفت: "اگر ایمان نیاورید که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد، من او هستم. تو

را می گویم... تو هستی پطرس... بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت."

۱۲۷. این چیست؟ روحانی، حقیقت روحانی، کلام خداوند.

۱۲۸. حال متوجه می شویم که در این مکاشفه‌ی عظیمی که خدا به کلیسا داد، در این ایام آخر، خدا خودش «در باز» را در میان دو دوره مکشوف ساخت. این نه در عصر لائودیکیه بود و نه در این عصر دیگر، (عصر فیلاذلفیه) بلکه در میان آنها بود. (مقارن) چون که... این را اندکی جلوتر اثبات خواهم نمود و متوجه خواهید شد. این را آن قدر باز می کنیم تا مطمئناً از درک آن قاصر نباشید. البته اگر بخواهید. بسیار خوب.

۱۲۹. حال، مکاشفه‌ی خود او جایی است که او کلیسای خویش را بنا نمود. چند نفر درست بودن این را می دانند؟ او کلیسا را بر اساس مکاشفه‌ی خویش بنا نمود. بسیار خوب، او چه گفت؟ "هیچ انسانی نمی تواند آن را ببندد."

"اعمال تو را می دانم، اینک دری گشاده پیش روی تو قرار می دهم..."

۱۳۰. «در باز» چیست؟ مکاشفه‌ی خداوندی و تعالی عیسای مسیح. او به اولین کلیسای خویش در اینجا، در این عصر چه گفت؟ او گفت: "من هستم او که بود و هست و می آید. من ابتدا و انتها هستم. خدای قادر مطلق." این را سه بار مختلف گفت، خود را برای اولین کلیسای خویش خداوند متعال ساخت. قبل از اینکه به آخرین دوره وارد شود، گفت: "در گشاده پیش رویت می گذارم." اگر می خواهید مکاشفه را ببینید، اینجا است، جایی که او می توانست کلیسای خویش را بنا کند و تنها راهی که او می توانست کلیسای خویش را برگردد، بازگشت به این مکاشفه بود که او کیست.

۱۳۱. ببینید، زمانی که ابراهیم یک عهد بست، یا خدا با ابراهیم عهد بست، در آن روز که گفت: "چگونه این امر ممکن است، حال آنکه پیر شده‌ام؟ و تنها وارث من این خادم دمشق است که دارم، یعنی ایلعازر" گفت: "پیر هستم و تو به من وعده‌ی یک فرزند را دادی. چطور این کار را

خواهی کرد؟ چگونه انجام خواهد شد؟"

۱۳۲. و یادتان باشد، او به خواب رفت، یک خواب عمیق بر او مستولی شد، مانند هر انسان دیگری؛ مرگ. و بعد متوجه شد، پیش روی او یک کوره‌ی مشتعل بود، هر گناهکاری لایق جهنم است. او یک گوساله، یک بز، یک گوسفند و یک کبوتر را کشت. او هرگز آن کبوتر را به دو نیم نکرد. بعد آن نور سفید کوچک پیش رفت، در بین آن قطعات حیوانات جلو و عقب رفت و عهد با ابراهیم را تأیید نمود.

۱۳۳. اکنون در ژاپن، آیا اینجا فرد ژاپنی داریم؟ می‌دانید آنها چگونه در ژاپن عهد می‌بندند؟ آنها روی یکدیگر نمک می‌پاشند. یک کوزه‌ی کوچک نمک برمی‌دارند، می‌نشینند و صحبت می‌کنند... "آیا چنین و چنان خواهی کرد؟" "بله، چنین و چنان خواهم نمود." سپس با هم عهد می‌بندند، مقداری نمک برمی‌دارند و به همدیگر می‌پاشند. چون نمک نگهدارنده است. می‌بینید؟ بسیار خوب، آنها روی یکدیگر نمک می‌ریزند، این یک عهد است.

۱۳۴. ما در آمریکا چگونه عهد می‌بندیم، می‌گوییم: "فلان کار را انجام خواهی داد؟" "آن را انجام خواهم داد." و اولین کاری که انجام می‌دهیم، می‌دانید، با یکدیگر دست می‌دهیم. "دست می‌دهیم." و این یک عهد است.

۱۳۵. ولی در شرق روش پیمان بستن این گونه بود که آنها چیزی می‌نوشتند. آنها یک قرار داد می‌نوشتند. در زمان ابراهیم یک حیوان را می‌کشتند و این گونه آن را تکه می‌کردند و هر نفر یک قسمت را برمی‌داشت و بعد به آن سوگند می‌خوردند که اگر از عمل به پیمانشان باز ماندند و قصور کردند، بدن آنها مانند آن حیوان تکه تکه گردد. و تنها راهی که این قرار داد می‌توانست... هرگز نمی‌توانستید آن را فسخ کنید. این باید دقیقاً به همان چیز برمی‌گشت تا با هم بیوندند.

۱۳۶. حال، خدا داشت چیزی را به ابراهیم نشان می‌داد. داشت چه کاری می‌کرد؟ می‌خواست ذریت ابراهیم را از طریق اسحاق تا عیسی برگیرد. و عیسی را در جلیلتا بلند کرد، بدن او را چاک داد، روح را از او بیرون آورد، جدا از بدن، آن بدن را بلند کرد و در دست راست جلال



نشانند و روح القدس را دوباره در کلیسا قرار داد. این عهد خداست. آن را دو تکه کرد، ما روح را گرفتیم و او بدن را. و زمانی که این دو دوباره کنار هم قرار بگیرند، روحی که در ما بود، بعنوان عروس به او می پیوندد. آمین! هیچ فرقه‌ای به هیچ وجه جایی در آن ندارد. این عهد است.

۱۳۷. حال متوجه می شویم که او گفت: "اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام." اهمیتی نمی‌دهم که چند تشکیلات انسانی و یا چند فرقه بوجود بیاید، آن قدر که حتی دروازه‌های جهنم نیز قادر به بستن آن نباشند. تنها کاری که می‌توانید بکنید، این است که به آن پیوندید. برای بودن در آن عهد، باید به آن پیوندید. اگر نمی‌توانید به آن پیوندید، پس باید در آن تولد یابید. پس هیچ کس نیست که بتواند آن پیغام الهی و تعمیم به نام عیسای مسیح را متوقف کند. ابواب جهنم هرگز بر آن استیلا نخواهند یافت.

۱۳۸. شما می‌گویید: "از کجا می‌دانی که این درست است؟" این دقیقاً براساس کلام است، هیچ کس دیگری قادر نیست چیزی در این مورد بگوید. دقیقاً. این کلام است. هیچ کس در هیچ جایی به نام «پدر، پسر، روح القدس» تعمیم نیافته است.

۱۳۹. این پولس، فرشته‌ی کلیسای افسس است که تمام آنانی را که تعمیم یافته بودند، مهم نبود که چگونه تعمیم یافته بودند، اگر در نام خداوند عیسای مسیح تعمیم نیافته بودند، آنها را امر کرد تا بیایند و دوباره به نام عیسای مسیح تعمیم یابند. او گفت: "اگر فرشته‌ای از آسمان جز آنچه به شما موعظه کردیم، آورد؛ انا تیما باد."

۱۴۰. پس می‌توانید ببینید که در این ایام آخر چه فرشته‌ای می‌آید و زمانی که بیاید چه پیغامی خواهد آورد. ولی به شما می‌گویم، وقتی بیاید، تعمیم به نام عیسای مسیح را موعظه خواهد نمود. اگر این را باور نمی‌کنید، فردا شب به اینجا بیایید تا این را از طریق کلام به شما نشان دهم. او قطعاً این کار را خواهد کرد. مختون ساختن قلب، معجزات الهی، قوأت و اعمال درست به همان صورتی که شاگردان در روز پنطیکاست داشتند، همان برکت آغازین و اصیل همراه آن بقیّت اندک خواهد بود تا آن را مهیا سازد. آن عهد درست به همان شکلی خواهد بود که در ابتدا انجام شد. اوه، او را دوست دارم. بسیار خوشنودم، بسیار. نمی‌توانم این احساس را

آن گونه که هست، بیان کنم. بسیار خشنودم که می توانم بگویم یکی از آنها هستم. بسیار شادم.

۱۴۱. آرزو می کنم که ای کاش تمام برادرانم آن گونه بودند. آرزو می کنم که می توانستم تمام خواهران و برادرانم را اینجا داشته باشم، دوستان عزیزم که در سراسر دنیا هستند، تا این امور عظیم را شاهد باشند. این خواسته‌ی من در امشب است. خدا این را می داند. یک پسر کوچک دارم که باید بزرگش کنم، جوزف و یک دختر کوچک، سارا، ربکا، و یک همسر دوست داشتنی که متفرم از اینکه ترکش کنم. ولی اگر می دانستم که تمام برادرانم... تمام افرادی که در این دنیا می شناسم، این را پذیرفته و به آن ایمان می آورند و از روح القدس پر می شوند، آماده بودم که همین الان بروم. کاملاً درست است. می بینید؟ اوه ای کاش می توانستم... نمی توانید... اگر به نرمی سخن بگویید، فکر می کنند که می خواهید چیزی را به آنها بقبولانید. فقط یک کار می توان کرد و آن هم صادق ماندن با کلام و کاشتن بذر آن است. این کاملاً درست است. با آن صادق بمانید. اوه، چقدر او را دوست دارم.

۱۴۲. مکاشفه‌ای از خود او، خداوندی او، او این کار را کرد. نمی توانم از این صرف نظر کنم. او این را به کلیسای افسس مکشوف ساخت. درست است؟ و این زمانی بود که نور اولین درخشش خود را داد، یعنی نور مسیح. درست است؟ عصر روح القدس درست در اینجا، در افسس شروع شد.

۱۴۳. و نبی گفت: "زمانی خواهد آمد که روز و شبی نخواهد بود. بلکه نور در شامگاه باز می گردد." می بینید، این روز... از اینجا شروع شده و تا به اینجا می رسد... (تشکیلات و این چیزها) ولی در ایام آخر، در اینجا او این «در باز» را قرار خواهد داد. عیسی گفت: "من آن در هستم."

۱۴۴. آیا تابحال شنیده‌اید که می گوید: "من در هستم، من راه و راستی و حیات هستم؟" آیا شنیده‌اید که می گوید: "در تنگ و راه باریک است؟" تابحال به نحوه‌ی تلفظ آن عبارت «تنگ»

<sup>۳۸</sup> دقت کرده‌اید؟ ت.ن.گ.: آب. تنگ به معنای آب است، مانند آب تلفظ می‌شود. "آب، راه است. آب، در است و راه باریک است." آب چیست؟ در و دروازه. می‌بینید؟ برای باز کردنش، "راهش به نام خداوند عیسی است، از طریق آب، در تنگ است، راه باریکی که..." عیسی... "آب، دروازه است؛ به نام خداوند عیسی به آن وارد می‌شوید."

۱۴۵. "توبه کنید و هریک از شما به نام خداوند عیسی به جهت آمرزش گناهان تعمید بگیرید، و چنان که نگاهتان به جلجتا است، عطای روح القدس را خواهید یافت. این وعده است برای شما و فرزندانان." (بعضی گفتند: "این مربوط به رسولان است.") "برای شما و فرزندان شما و هر که خداوند خدای ما او را بخواند." <sup>۳۹</sup> همین است. اگر به همین طریقی بیایید که تجویز شده است، درست است.

۱۴۶. نگویید که: "خوب، من به این سو می‌روم."

۱۴۷. یک بار مردی بود که این گونه حرکت می‌کرد، می‌دانید او به راهی دیگر رفت. این را می‌دانستید؟ درباره‌ی آن خوانده‌اید؟ مردی بود که طور دیگری عمل می‌کرد. حال، در شرق، وقتی در جشن عروسی بودند... فردا صبح می‌خواهیم به این پردازیم. جشن عروسی و اینکه او چگونه به آنجا رسید. سعی می‌کنم که فردا صبح به این پردازیم. الان می‌خواستم این را بگویم، ولی از آن صرف‌نظر می‌کنیم تا فردا صبح. و اینکه آن مرد چگونه به آنجا رسید. به شام عروسی...

۱۴۸. بسیار خوب. "در تنگ و راه باریک است." آب، دروازه است، در ورود به خداوند خدا.

۱۴۹. "دری گشاده قرار داده‌ام، کلیدها را دارم. تنها کسی هستم که می‌تواند آن را باز کند. تنها کسی که می‌تواند آن را مکشوف سازد. من کلید را دارم." درست است؟ "هیچ کس نزد من نمی‌آید، مگر آنکه پدر به من عطا کرده باشد. و تمام آنانی که پدر به من بخشیده، نزد من

<sup>۳۸</sup> بدلیل تفاوت زبان انگلیسی و فارسی ممکن است درک شباهت این کلمات در فارسی کمی مشکل باشد.

<sup>۳۹</sup> اعمال رسولان باب ۲

خواهند آمد.<sup>۴۰</sup> "هیچ کس نجات نخواهد یافت، مگر از طریق عیسیای مسیح. نه از طریق هیچ کلیسا، هیچ سازمان، هیچ اسقف یا پاپ، بلکه تنها توسط عیسیای مسیح. او کلید بود، او تنها کسی بود که... کلید چه چیزی؟ داوود. هزاره‌ی آینده که او بر کرسی داوود خواهد نشست. "کلید داوود را دارم، در را می‌گشایم و هیچ کس نخواهد بست، هیچ کس نمی‌تواند بگشاید به جز من و هیچ کس نمی‌تواند آن را بر من ببندد."

۱۵۰. این چطور ممکن است؟ چطور کسی می‌تواند بداند او مسیح است، مگر اینکه او خود را برایش مکشوف سازد؟ می‌بینید، او خود را مکشوف می‌سازد، او کلید را دارد. می‌تواند آن را باز کند و یا همان‌گونه رها کند. می‌بینید؟ «من کلید در را دارم. من در هستم. من راه هستم. من حقیقت هستم. من نور هستم.» او! «من الف هستم. من یا هستم. من اولین و آخرین هستم. من پدر هستم. من پسر هستم. من روح‌القدس هستم. من هستم. نه اینکه بودم و یا خواهم بود، من هستم.» که یعنی «حیّ ابدی». می‌بینید؟ «هستم».

۱۵۱. کلید پادشاهی داوود را دارد. "هیچ کس نمی‌تواند آن را ببندد." هفتمین آیه آن را اثبات می‌کند، بسیار خوب، که او کلید داوود را دارد. "هیچ کس نمی‌تواند ببندد."

۱۵۲. حال می‌بینیم که مطلب بعدی چیست، خیلی سریع:

"اندک قوتی داری..."

۱۵۳. او! او خطاب به آن گروه کوچک در آنجا گفت: "اندک قوتی داری." این به چه معنی است؟ درست مانند انسانی که رو به موت است، دست و پا می‌زند، زنده می‌شود، اندک قوتی می‌یابد. شما از آن آیین‌های کهنه و مرده بیرون آمدید، اندکی حیات یافته‌اید، دست و پا می‌زنید، به نوعی خودتان را بیدار می‌کنید. "اندک قوتی داری، لکن دری گشاده پیش رویت گذاردم." به محض اینکه آنها از لوتریسم و پاپیسم و تمام آن انواع ایسم‌ها مانند متدیستیسم و چیزهای دیگر خارج شدند، او گفت: "دری گشاده پیش رویت گذاردم، اندک قوتی داری،

<sup>۴۰</sup> اشاره به انجیل یوحنا ۶: ۴۴ و ۶۵

اکنون می‌خواهی چه کنی؟ این پیش روی توست، می‌توانی وارد و یا خارج شوی، هر کدام را که بخواهی در پیش روی توست. اندک قوتی داری، تازه به حیات آمده‌ای، تازه در ابتدا هستی."

۱۵۴. خوب، این با کلیسای اولیه بود. توجه کنید که در انتهای عصر لائودیکیه دوباره به اعمال باز می‌گردد. حالا به این تصویر در اینجا دقت کنید، تا نشان دهم که این کلیسا مابین این دو تاست. اگر به کلیسای لائودیکیه، یا به عصر لائودیکیه بروید، "اعمال تو را می‌دانم." درست در انتهای عصر لائودیکیه. این چیست؟ "اعمال تو و تختی که شیطان در آن است." تخت شیطان چه بود؟ می‌بینید، دوباره به سمت فرقه بازگشته است.

۱۵۵. شما جماعت ربّانی‌ها و یگانه‌انگاران پنطیکاستی و کلیسای خدا! اوه، شما برادران! آیا نمی‌بینید که چکار کرده‌اید؟ شما دقیقاً به سمت چیزی برگشته‌اید که خدا از آن تنفر داشت. برادری را تفکیک نموده‌اید. به جماعت ربّانی نگاه کنید، بعضی از بهترین مردم در جمعیت ربّانی‌ها گرد هم آمده‌اند. به کلیسای متحد پنطیکاستی<sup>۴۱</sup> نگاه کنید، بهترین‌هایی که تا به حال دیده‌اید. به کلیسای خدا نگاه کنید. آنها بخاطر آن تشکیلات مدام در حال انتقاد کردن و ایراد گرفتن از یکدیگر هستند و یکدیگر را «آشپانه‌ی کرکس» و «سوراخ موش» می‌خوانند. این افتضاح است.

۱۵۶. یکی از چیزهایی که خدا از آن نفرت دارد، «بذر نفاق میان برادران» است. درست است. و آن سازمان‌ها و تشکیلات چیزهایی است که این کار را می‌کند. بذر نفاق را میان برادران می‌کارد. ما باید در آن شکاف بایستیم و بگوییم: "ما برادر هستیم."

ما جدا نشده‌ایم

همه یک بدن هستیم

در امید و تعلیم یکسان (تعلیم کتاب مقدس)

و در نیکویی یکسان

۱۵۷. من این سرود قدیمی «به پیش ای سرباز مسیحی» را خیلی دوست دارم. بله آقا!

۱۵۸. در انتهای لائودیکیه، آنها دوباره به سمت اعمال رفتند. به پانزدهمین آیه پردازیم. به اینجا رسیده‌ایم، پانزدهمین آیه از باب سوم مکاشفه و... اوه، نه نه، اشتباه کردم، پانزدهمین آیه از همین باب. همین را اینجا نشان می‌دهد. بله:

"اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی..."

۱۵۹. "اعمال تو را می‌دانم." نشان می‌دهد که آنها دوباره به همان گام نخستین خویش بازگشت نمودند. با قوت خویش برگشتند و به فرقه‌ی پنطیکاستی رفتند. پانزدهمین آیه از همین باب. بسیار خوب.

۱۶۰. مابین دو عصر، آنها اندک قوتی یافتند. بین دو دوره‌ی تعلیم فرقه‌ای نقولوی. حال، زمانی که لوتری‌ها در اینجا شکل گرفتند، برگشتند به نقولوی، اسقف‌های اعظم و غیره. سپس وسلی پیش آمد. آنها اسقف اعظم کانتربری<sup>۴۲</sup> و تمام این چیزها را در کلیسا و در آن عصر شکل دادند. سپس در اینجا، در پنطیکاست، آنها دوباره به همان چیز بازگشتند، تمام آن فرقه‌های عظیمشان، به تعلیم نقولویان. ولی در میان این دو عصر، او در را گشود و اندک قوتی به کلیسا داد، تا آن‌قدر جان بگیرد که بتواند سرش را تکان دهد و ببیند که کجا بوده است، تا مکاشفه را دریافت کند. بازگشت، دیدن اینکه همه چیز بهم ریخته است. متوجه می‌شوید؟ اولین چیز، سر تکان دادن؛ دیدن اطراف و سر تکان دادن است.

۱۶۱. به هر صورت، دیشب خوابی در این مورد می‌دیدم. چارلی!<sup>۴۳</sup> گمان کردم که به یک سنجاب شلیک کرده‌ام و او را از روی درخت به زمین انداختم. یک پیرزن را آنجا دیدم. اوه، او آن‌قدر از دست من عصبانی بود که می‌خواست بیاید و من را بگیرد. این سنجاب یک نوار سفید رنگ کوچک دور گردنش داشت. آنجا افتاده بود و من را نگاه می‌کرد، دو یا سه بار سرش را تکان داد، پرید و با سرعت هر چه تمامتر به سمت جنگل فرار کرد، برگشت به سمت جنگل.

۱۶۲. اوه، آن پیرزن می‌توانست کلیسا باشد، نمی‌توانست؟ او سعی کرد تا من را لگدکوب کند، به هر شکلی که بود از او فاصله گرفتم و... اما فقط یک نور کوچک وجود داشت، به اندازه‌ای که بتوانم در خیابان پیش روم. و آن پیرزن می‌خواست من را در همان‌جا از بین ببرد. من با ماشین فورد خود خیلی زود دور زدم، یک تریلر پشت ماشین بسته شده بود که همه چیز را به اطراف پخش می‌کرد و مانع رسیدن آن پیرزن به من می‌شد.

۱۶۳. "حال، اندک قوتی برای شما باقی مانده، پس می‌خواهید از آن استفاده کنید تا در بین دو فرقه سرگردان نشوید." توجه کردید؟ «کلام او را حفظ نمود.» اکنون به آیه‌ی بعدی نگاه کنید: " ... اندک قوتی داری و کلام من را حفظ نمودی..."

۱۶۴. «کلام او را حفظ نمودند.» این‌گونه است که قوت خود را یافتند. این‌گونه است که به مکاشفه رسیدند. اینکه بعد از نشر کتاب مقدس توسط لوتر، با کلام ماندند. و این از طریق دوران وسلی و سایرین پیش آمد. آنها با آن ماندند، کلام را حفظ نمودند و مکاشفه‌ی خدا بودن عیسای مسیح را که جسم پوشید و در میان ما ساکن شد، دیدند. و تعمید آب به نام عیسی را، پس درست به همان سمت حرکت کردند. بفرمایید. سپس، در آن هنگام نام او را یافتند. می‌بینید؟ این به همان سادگی است که... واضح‌تر و ساده‌تر از خواندن یک روزنامه. می‌بینید؟ فقط... و نمی‌توانید آن را انکار کنید، چون درست همین‌جا در کلام است و درست همین‌جا در کتاب مقدس شکل گرفته است. این تاریخ است. این دقیقاً جایی است که کلیسای پنطیکاستی شکل گرفت و نام خویش را یافت. حدود سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲ شروع به فرو افتادن نمود.

۱۶۵. حال، بسیار خوب.

"... نام مرا انکار نمودی... نام مرا انکار نمودی..."

۱۶۶. حال، این را دوست دارم. اکنون، کلید داوود را دارد، می‌تواند کلامش را حفظ کند و شما را در آن سلطنت قرار دهد. نام او مکشوف گشته است. آنها از کلیسایی که «نام داشت ولی مرده بود.» خارج شدند. و اکنون وارد کلیسایی شدند که نام دارد، که حیات دارد. می‌بینید؟ از آن نام

مرده خارج شدند، نام «پدر، پسر، روح القدس». این حتی منطقی به نظر نمی‌رسد. می‌دانید، این برای یک مکاشفه در آنجا داده شده است. و تمامی کتاب او بر پایه‌ی مکاشفه نگاشته شده است. این چیزی است که هست. او خود را مکشوف می‌سازد.

۱۶۷. حال، او گفت: "رفته و جمیع امت‌ها را به نام اب و ابن و روح القدس تعمید دهید." انجیل متی ۱۹:۲۸. حال، کدامیک از آن نام‌ها را می‌خواهید استفاده کنید؟ حال، اغلب تثلیثی‌ها «به نام پدر، پسر و روح القدس» تعمید می‌دهند. این حتی روحانی نیست. از هرکس که می‌خواهید سؤال کنید و ببینید که این... تعمید در نام است. مفرد، نه نام‌ها، نام، نام پدر، پسر و روح القدس. می‌بینید؟ بسیار خوب، پدر، نام نیست؛ پسر، نام نیست و روح القدس، نام نیست. پس چیست؟ یک چیز مرده. هیچ نامی در آن نیست. مگر توسط آن صفات مرده...

۱۶۸. این توسط حیات عیسی مسیح مکشوف می‌شود و پطرس می‌بایست... او با کلید ملکوت آنجا ایستاده بود، و ملکوت، روح القدس است که کنار او بود. کلید ملکوت، یا به عبارتی دیگر، مکاشفه، چون عیسی به او گفت. اوه برادر! این را نمی‌بینید؟ پطرس کسی بود که از مکاشفه‌ی راستین برکت یافته بود. او آنجا ایستاده بود و شنیده بود که عیسی می‌گفت: "پس رفته، همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام اب و ابن و روح القدس تعمید دهید."

۱۶۹. پطرس برگشته و به او گفت: "خداوندا! من اینجا کلید را دارم، من مکاشفه‌ی این را دارم که این به چه معنی است؟ چون می‌دانم که پدر، نام نیست؛ پسر، نام نیست و روح القدس، نام نیست؛ اما من می‌دانم که آن نام چیست." پس من شما را در نام خداوند عیسی مسیح تعمید می‌دهم. درست است.

۱۷۰. حال، این درست مانند آن است که شما یک رمان خوانده باشید. و شما... این آخرین کتاب یا به عبارتی آخرین بخش کتاب انجیل متی است. اگر شما یک کتاب رمان را بردارید، مثل بعضی از خانم‌ها... می‌دانم که شما این کار را نمی‌کنید. نه، نه. ولی شاید هنگامی که گناهکار بودید، این کار را می‌کردید، یک داستان را برمی‌داشتید... می‌دانید، وقتی یک دختر بچه بودید، یک کتاب داستان را برمی‌داشتید و می‌دیدید که در آخر گفته است: "... و



جان و مری<sup>۴۴</sup> سال‌ها در خوشی کنار یکدیگر زندگی کردند. "هاه، جان کیست و مری کیست؟ حال تنها یک راه وجود دارد تا بدانید آنها که هستند. و آن، این است که برگردید و کتاب را از ابتدا بخوانید. درست است؟"

۱۷۱. خوب، اگر در آخرین کتاب انجیل متی... عذر می‌خواهم، در آخرین آیه، عیسی گفت: "جمعیت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمیم دهید، و ایشان را تعلیم دهید که همه‌ی اموری را که به شما حکم کرده‌ام، حفظ کنند." اکنون اگر پدر، نام نیست؛ پسر، نام نیست و روح‌القدس هم نام نیست؛ بهتر است به ابتدای کتاب برگردیم. می‌بینید؟ حال، اگر ما بازگردیم به ابتدای کتاب، باب اول انجیل متی این را به ما می‌گوید.

۱۷۲. می‌خواهم این تصویر را اینجا نشان دهم، شاید کسی تابحال آن را ندیده باشد. این را ببینید. این پدر است، این پسر است و این روح‌القدس است. اکنون به دقت نگاه کنید. پدر، پسر، روح‌القدس. این چیزی است که عیسی در انجیل متی ۱۹:۲۸ گفت. درست است؟ پدر، پسر و روح‌القدس. حال، این کیست؟ پدر؟ روح‌القدس، پسر. حال، این کیست؟ روح‌القدس. این کیست؟ [جماعت پاسخ می‌دهند: "پدر."] این کیست؟ [جماعت می‌گویند: "پسر."] درست است. حال، این پدر چه کسی بود؟ عیسی مسیح. درست است؟

۱۷۳. حال، انجیل متی، باب اول آیه ۲۸. آن را بخوانیم. خوب، آن کتاب داستان را برداریم و ببینیم که چگونه خوانده می‌شود. خواهیم دید که او کیست. او گفت: "آنها را در نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهید." بسیار خوب. اکنون، اولین باب کتاب انجیل متی با نسب‌نامه شروع می‌شود.

"کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ابراهیم اسحاق را آورد... اسحاق یعقوب را..."

۱۷۴. همین‌طور جلوتر و جلوتر می‌رود تا می‌رسد به هجدهمین آیه. حال می‌دانید، همین‌طور تا

هفدهمین آیه پیش می‌روید و...

"پس تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است... و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه... و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه... اما ولادت مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود..."

۱۷۵. آیا با من می‌خوانید؟ خوب گوش کنید:

"چون... مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود. قبل از آنکه با هم آیند... او را از خدای پدر حامله یافتند."

۱۷۶. آیا این بدان صورت خوانده می‌شود؟

او را از چه حامله یافتند؟ [جماعت می‌گویند: "روح القدس."] خوب به گمانم یک نفر می‌گفت که این پدر او بود. حال اگر روح القدس یک شخص است، پس عیسی دو پدر داشت. به چه رسیدید؟ به یک فرزند نامشروع. او... شما گفتید: "این اشتباه بوده و یک غلط چاپی است." بسیار خوب.

"شوهرش یوسف چون که مردی صالح بود... و نخواست که او را عبرت کند، پس اراده نمود که او را به پنهانی رها کند. اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وی ظاهر شده گفت: «ای یوسف پسر داود! از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا آنچه که در وی قرار گرفته از...» [جماعت می‌گویند: "روح القدس است."]

۱۷۷. از دهان دو یا سه شاهد هر سخنی استوار گردد. آها. روح القدس پدر او بود. خوب، او گفت: "خدا پدر اوست." اکنون اگر آنها دو شخص مجزا هستند، کدامیک پدر او بود؟ ببینید خودتان را به کجا می‌رسانید. شما فقط خودتان را بین زمین و آسمان معلق کرده‌اید. می‌بینید؟ حال باید بگویید که روح القدس خود خدا است. این روح القدس است که خداست. (اکنون بجای سه شخص، به دو رسیدیم.) بسیار خوب.

۱۷۸. بسیار خوب، آیه‌ی ۲۱.

"آنچه در وی قرار گرفته است..." (چه کسی آن را قرار داده... چه کسی این طفل را در او قرار داده؟ روح القدس. بسیار خوب.)

"و او پسری خواهد زایید و نام او را (نام) عیسی خواهی نهاد. زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید... و این همه... این همه برای این واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد، که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است، خدا با ما."

۱۷۹. نام او چه بود؟ اکنون این جان و مری که سال‌ها در خوشی با هم زیستند که هستند؟ نام پدر، پسر و روح القدس چیست؟ وقتی عیسی بر روی زمین متولد شد، مسیح خداوند بود. در مختون شدن (هشتمین روز) پدر و مادرش او را عیسی نام نهادند. او عیسی مسیح بود. خداوند عیسی مسیح.

۱۸۰. او خداوند بود. وقتی او متولد شد، مسیح خداوند بود و بعد وقتی نام «عیسی» را دریافت نمود، او را عیسی مسیح نمود. این دقیقاً آن چیزی است که بر پطرس مکشوف شده بود. او زمانی که عیسی گفت: "آنها را در نام پدر، پسر، روح القدس تعمیم دهید." می دانست آن جان و مری که هستند. این مکشوف می شد، چون عیسی می دانست که پطرس عطای مکشوفه را دارد. او می دانست چون این الحال از آسمان برای و مکشوف شده بود. و زمانی که خداوند می بیند که آن مرد می تواند مکشوفه را از آسمان دریافت کند، می تواند به آن مرد اطمینان کند. و هنگامی که این برای او مکشوف شده است، با او کاری انجام دهد. چون او گفت: "هیچ کس جز پدر نمی تواند این را مکشوف سازد." خدا تنها کسی است که می تواند این را مکشوف سازد. و او می دانست که پطرس... با روح در ارتباط بود. پس او...

۱۸۱. پطرس از مکشوفه آگاهی داشت، بعد به آن بالا رفت و گفت: "توبه کنید و هریک از شما در نام عیسی مسیح به جهت آموزش گناهان تعمیم یابید."

۱۸۲. حال، چند روز قبل از آن، (همان زمانی که عیسی به او گفت مکاشفه چیست. «بر این صخره کلیسای خویش را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت.») عیسی به پطرس گفت: "و می‌گویم تو هستی پطرس، و کلید را به تو می‌دهم." او، کلید ملکوت! "کلید را به تو می‌دهم، هر آنچه روی زمین ببندی در آسمان بسته شود و هر چه در زمین باز کنی، در آسمان باز کرده خواهد شد."

۱۸۳. سپس در روز پنطیکاست، در زمان آغاز، افتتاح کلیسا، ده روز پس از اینکه عیسی گفته بود: "ایشان را به اسم پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید"، پطرس با مکاشفه‌ی روحانی‌ای که داشت، می‌دانست که چیزی به نام «پدر، پسر و روح القدس» وجود ندارد. خوب، هیچ کس دیگری هم تا دوره‌ی کاتولیک چنین فکری نمی‌کرد، و هر که در نام «پدر، پسر و روح القدس» تعمید یافته باشد، در حقیقت در ایمان کاتولیک تعمید یافته، نه یک تعمید مسیحی. برای آن بقیت اندک هر گز چنین نبود.

۱۸۴. اکنون، در روز پنطیکاست، تمام آنها از روح القدس پر شده بودند، به زبان‌ها صحبت می‌کردند و مانند مستان رفتار می‌نمودند. آنها مست بودند، مست شراب تازه، شراب تازه‌ای که از آسمان می‌آمد، از کنعان آسمانی. هنگامی که آنها همگی فریاد می‌زدند و مانند افراد سرمست رفتار می‌کردند، پطرس در میان آنها به پا خواست و به ایشان گفت که: "آنها مست نیستند بلکه... این همان چیزی است که نبی از وقوع آن خبر داده بود. که «او از روح خود خواهد ریخت.»"

۱۸۵. و اینک قوم می‌گوید: "ای مردان و ای برادران! چه کنیم؟ مردان و برادران! حال چه کنیم؟" سؤال این است: "چگونه می‌خواهیم به این برسیم؟ کلید نزد کیست؟"

۱۸۶. "شمعون! به اینجا بیا." کلیدها نزد توست. آنها را از نزد خود کنار بزن. چه می‌خواهی بگویی؟ اکنون یادتان باشد که عیسی مسیح گفت: "هر آنچه بر زمین ببندی، در آسمان می‌بندم. هر آنچه در زمین باز کنی، در آسمان باز خوام کرد." و اگر او خداست، باید کلام خویش را حفظ کند.

۱۸۷. اکنون، شما کشیشان کاتولیک! «آمزش گناهان» را در اینجا به من نشان دهید. یک بار یک کشیش کاتولیک به من گفت: "آیا مسیح نگفت که هر که ببخشد، گناهانش آمرزیده خواهد شد؟"

گفتم: "بله این را گفت."

"آیا هر که ببخشد، گناهانش بر او بخشیده خواهد شد؟"

"بله."

"یعنی هر کس ببخشد، بخشیده خواهد شد و هر کس که نبخشد، بخشیده نخواهد شد."

گفتم: "درست است، این همان چیزی است که من گفتم."

او گفت: "پس آیا عیسی به کلیسای خویش، به ما که کلیسای او هستیم، قدرت آمزش گناهان بر روی زمین را نداد؟"

۱۸۸. "مسلماً داد." گفتم: "حال، اگر شما نیز همان گونه که شاگردان می بخشیدند، ببخشید؛ من نیز با شما همراه خواهم بود." بله. و گفتم: "آنها چگونه می بخشیدند؟ آیا آنها می گفتند که در مراسم دعای نوونا<sup>۴۵</sup> یا چیزی شبیه این شرکت کنند، آن گونه که شما می گوید؟"

۱۸۹. خیر آقا! پطرس گفت: "توبه." این کلید است. آمین! "توبه کنید و هریک از شما به نام عیسی مسیح به جهت آمزش گناهان تعمیم گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت." کلید در زمین عمل کرد و در آسمان نیز عمل کرد. همین.

۱۹۰. به همین دلیل است که وقتی پولس افرادی را دید که توسط همان فردی که عیسی را تعمیم داد، تعمیم یافته اند، گفت: "وقتی ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟"

آنها گفتند: "حتی ندانستیم که روح القدس هست."

او گفت: "به چه چیز... به عبارت یونانی نگاه کنید. گفت: "چگونه تعمیم یافتید؟"

گفتند: "به تعمیم یحیی."

<sup>۴۵</sup> Novena مراسم دعای ۹ روزه با واسطه قرار دادن برخی از مقدسین، برای درخواستی خاص از خداوند.

گفت: "این دیگر مؤثر نیست. در آسمان بسته شده است. باید بیایید و به نام عیسی مسیح تعمید یابید."

۱۹۱. "چون این را شنیدند، همه‌ی آنها دوباره در نام عیسی مسیح تعمید یافتند. و چون این کار را کردند، پولس بر ایشان دست گذاشت، روح‌القدس بر ایشان آمد، آنها به زبان‌ها صحبت کردند و نبوت نمودند."

۱۹۲. او، برادر! این بازگشت به ابتدا است. کاملاً درست است. این همان درِ باز است که آنجا قرار گرفته بود. از نظر جغرافیایی این درست است. نور شامگاه، و هر بخشی از کلام، ما را درست به همین سمت هدایت می‌کند.

۱۹۳. می‌توانیم ساعت‌ها اینجا بایستیم، ولی ۱۵ دقیقه بیشتر وقت نداریم و حدود ۳۵ مطلب دیگر هست که باید به آن پردازیم. اگر امشب نتوانستیم، فردا صبح به آن خواهیم پرداخت. بسیار خوب.

۱۹۴. حال، بسیار خوب:

"... هیچ‌کس نخواهد بست... زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده‌ای... (بسیار خوب)... و اسم مرا انکار نمودی..."

۱۹۵. اینجا به آن می‌رسیم که: "نام مرا انکار نمودی." نام مکشوف گشته بود، از آن فرقه‌ی مرده‌ی ساردس دور شده بود و وارد کلیسای زنده شده بود.

۱۹۶. اکنون، پردازیم به نهمین آیه. حال، می‌خواهیم درک کنیم. درحال رسیدن به چیزی هستیم که خیلی خطرناک است.

"اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه‌ی شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند، بلکه دروغ می‌گویند، اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پای‌های تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام."

۱۹۷. یک شب بسیار خوب، درست در اینجا قرار دارد. نگاه کنید. آنها اکنون چه هستند؟ آنانی که او با ایشان سخن گفت، که بعد از تمام این دوران در اینجا نام او را یافتند و وارد «در باز» عیسی مسیح شدند. (کلام حیات را یافتند و از روح القدس پر شدند.) و اکنون او گفت: "در بین تو کسانی هستند که از کنیسه‌ی شیطانند."

۱۹۸. حال، برادر من! اگر می‌خواهید با من برگردید به عصر پرغامس در مکاشفه ۱۳:۲، تا به شما نشان دهم که حقیقتاً این چیست، فرقه.

"اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست..."

۱۹۹. بفرمایید، آن لائودیکیه... منظورم عصر کلیسای نقولویان است که خود را فرقه ساختند تا نشان دهند که کلیسا هستند و نگاه کنید، یک کنیسه، یک کلیسا، یک کلیسای فرقه‌ای. اوه برادر! «کنیسه‌ی شیطان». و اعمال فرقه از شریب است، نه مسیحیان. یادتان باشد که آنها مسیحی هستند و منظور من خود فرقه است. بسیار خوب. حالا، آیا به این توجه کرده‌اید که او گفت: "در بین خود کسانی داری که خود را یهودی می‌خوانند، ولی آنها را دروغگو یافتی."

۲۰۱. حال، یادتان باشد، فرشته‌ی اعظم... او با چه کسی صحبت می‌کرد؟ این آخرین کلیسا، این در باز میان دو کلیسا.

۲۰۲. حال، اولین دوره‌ی کلیسا توسط چه کسی تعلیم یافت؟ پولس. حالا، برویم به رومیان ۲۹:۲. این استدلال خود من از آن است. رومیان باب ۲ آیه‌ی ۲۹، بسیار خوب:

"بلکه یهود آن است که در باطن باشد، و ختنه آنکه... قلبی باشد، در روح و نه در حرف، که مدح آن نه از انسان، بلکه از خداست."

۲۰۳. یهود چیست؟ یک روح، مسیحی، پر از روح القدس. "می‌دانم که تو در اینجا پس از آن دوره‌ی تقدس هستی که می‌گویند، آنها روح القدس را یافته‌اند، ولی او گفت: هرگز." آنها می‌گفتند که روح القدس را یافته‌اند، بدون اینکه آیات به دنبال ایشان باشد، ولی او گفت که:

"آنها دروغگو هستند." "و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." او نمی‌تواند دروغ بگوید. اوه، برادر! این شما را کور می‌کند. می‌بینید؟ اوه خدای من!

"اینک... می‌دهم آنانی را از کنیسه‌ی شیطان که خود را یهود می‌نامند (که می‌گویند مسیحیان پر از روح هستند، کنیسه، تشکیلات. می‌گویند که روح‌القدس را یافته‌اند و خود را سازماندهی نموده‌اند. آنها حتی هنوز مکاشفه را نیافته‌اند. می‌بینید؟ بسیار خوب.) که خود را یهود می‌خوانند، (مسیحی هستند.) و نیستند بلکه دروغ می‌گویند، اینک ایشان را مجبور خواهم ساخت... پیش پای‌های تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام."

۲۰۴. درست همین‌جا، جایی است که پیغام صبح ما در قلبم قرار گرفت. آن باکره‌های نادان آنجا هستند. می‌توانید آن را ببینید؟ در چه زمانی بود؟ در زمان آخر. اوه، هنگامی که آنها بیرون رفتند. اینجاست که... می‌بینید؟ آنها به ایمان عادل شمرده شدند، از طریق پیغام لوتر، از اینجا عادل شمرده شدند، اما «در باز» را از دست دادند. آنها به ایمان عادل شمرده شدند، از طریق لوتر، و توسط دوره‌ی وسلی به تقدس رسیدند.

۲۰۵. بسیاری از ناصری‌های عزیز، زائرین مقدس، متدیست وسلی، و سایرینی که یک زندگی پاک و خالص و مقدس دارند، با دیدن یک نفر که به زبان‌ها صحبت می‌کند به او می‌خندند، مضحکه‌اش می‌کنند و این را از «شریر» می‌دانند. برادر! وقتی این کار را می‌کنید، محکومیت خویش را مهر نموده‌اید. شما به روح‌القدس کفر گفته‌اید، که نابخشودنی است.

۲۰۶. خوب، شما می‌گویید: "ما به کلیسای نخستین تعلق داریم." اهمیتی نمی‌دهم که شما به چند کلیسا تعلق دارید. این هیچ ارتباطی به کلام خدا ندارد. و یادتان باشد، نه چیزی از آن کم کنید و نه بر آن بیفزایید. درست است، «کنیسه‌ی شیطان».

۲۰۷. امیدوارم باعث رنجش شما نشوم، از اینکه این‌گونه صحبت کنم، تنفر دارم. ولی چیزی در درون من است که مرا به این کار وامی‌دارد. وقتی این را می‌گویم، احساس خیلی بدی دارم، اما در عین حال مجبورم که بگویم. یک چیزی مرا وادار به گفتن آن می‌کند. همیشه متفکر بودم از اینکه با زنان برخورد کنم، احساس می‌کنم که... یک زن می‌تواند بگرید و من احساس بدی



دارم. می‌دانید، خیلی بدم می‌آید که با زنان برخورد کنم، ولی چیزی هست که مرا وادار به این کار می‌کند. می‌بینید؟ یک زن بد رفتار، (اوه، خدای من!) نمی‌توانم آن را تحمل کنم. چون چیزی درون من است که مرا به این کار وامی‌دارد، روح‌القدس.

۲۰۸. بعد من به اینجا در دنیا نگاه می‌کنم و با خود فکر می‌کنم: "خداوند! اگر در اشتباه هستم به من نشان بده. نگذار آن را ادامه دهم و این‌گونه پیش بروم. جماعت... من مردم را دوست دارم. می‌دانید که دارم. نگذار تا باعث رنجش کسی بشوم. خدایا! تو می‌دانی که نمی‌خواهم این‌گونه باشم."

۲۰۹. ولی روح‌القدس برمی‌خیزد و می‌گوید: "با آن کلام بمان. آنجا بمان. آنجا بمان. همان‌جا با آن کلام بمان."

۲۱۰. و من می‌گویم: "بله خداوند! اگر این... تو بهترین دوست من هستی. تو تنها کسی هستی که من... تو تنها دوست واقعی من هستی که... وقتی این زندگی رو به زوال باشد، تنها یک نفر هست که به من کمک می‌کند. پس ای خداوند! تنها با تو می‌مانم."

۲۱۱. و اکنون اینجا هستم. قصد جسارت ندارم، خواهش می‌کنم وقتی با آن تشکیلات برخورد می‌کنم، اشتباه برداشت نکنید. حتی قبل از اینکه در این مورد چیزی بدانم، در تمام عمرم، از آن جدا بودم. هرگز اعتقادی به آن نداشتم، به همین دلیل است که در دام آن نیفتادم و ... بسیار خوب. خدا را بخاطر دور نگه داشتن من از آن شکر می‌کنم.

"اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه‌ی شیطان که خود را پر از روح می‌دانند و نیستند بلکه... دروغگو هستند، ایشان را مجبور... پیش پای تو سجده کنند..."

۲۱۲. آن باکره‌های نادان را وقتی برخاستند، یادتان نمی‌آید؟ حال، یادتان باشد، آن باکره چه خطاب شده بود؟ ده باکره برای استقبال از داماد بیرون رفتند. درست است؟ پنج نفر از آنها دانا بودند، در چراغدان‌های خود روغن داشتند. چند نفر می‌دانند که این روغن در کتاب مقدس نشانگر چیست؟ روح. حال، کسی نمی‌توانست به دیگری بگوید: "تو تقدیس نشده‌ای و من..."

تمام آنها تقدیس شده بودند، تک تک آنها. همه تقدیس شده بودند، ولی تنها پنج نفر به اندازه‌ی کافی دانا بودند (که حکمت مکاشفه را داشته باشند). تا به آن در برسند، تا با روح پر شوند. آنها در چراغ‌هایشان روغن داشتند و سایرین روغن نداشتند. هنگامی که بیدار شدند، به سمت آنها آمدند و گفتند: "اوه، اوه! مقداری از روغن خودتان، از روح‌القدس به ما بدهید. مقداری به ما بدهید."

۲۱۳. آنها گفتند: "بخشید خواه‌ر! ما فقط به اندازه‌ی خودمان داریم. مطمئنم که بیش از نیازمان نداریم."

۲۱۴. پس... و هنگامی که... او گفت: "بروید و دعا کنید." درحالی که آنها رفتند تا کمی روغن به دست بیاورند، داماد آمد و آنها به بزم نکاح وارد شدند و سایرین بیرون ماندند، جایی که وارد جفاها خواهند شد... چند آیه را که ببینیم، متوجه خواهید شد که آنها وارد جفاها خواهند شد. می‌بینید؟

۲۱۵. اکنون، باکره‌های نادان... فردا صبح به این خواهیم پرداخت. بله، به گمانم بهتر است کمی برای آن صبور باشیم. چون اکنون در حال نزدیک شدن به پایان وقت جلسه‌ی امشب هستیم.

۲۱۶. حال می‌بینیم:

"اینک..."

آنها متوجه شدند که آنها دروغگو هستند و روح‌القدس را ندارند.

۲۱۷. تا زمانی که اینجا هستیم، فقط یک نکته‌ی دیگر بگویم. یهودای اسخریوطی، همان‌گونه که دیشب نیز به آن اشاره کردم، فرزند هلاکت بود. کتاب مقدس می‌گوید که: "او فرزند هلاکت بود." بعد زمانی که ما... و عیسی مسیح متولد شده بود تا پسر خدا باشد... و خدا در مسیح ساکن بود. درست است؟... شیطان در یهودا ساکن بود. اگر عیسی پسر خدا بود و متولد شده بود که پسر خدا باشد، شکل جسمانی خدا، پس شیطان هم فرزند هلاکت به دنیا آمده بود، او تجسم... او

فرزند هلاکت بود، شیطان، شریر.

۲۱۸. و اگر دقت کرده باشید، او به عیسی پیوست و یکی از آنها شد. می‌بینید؟ حال، دلیل اینکه این کار را کرد، این بود که این فریب را انجام دهد تا بتواند در این روز به کلیسا وارد شود. حال، عیسی گفت: "آنانی که از کنیسه‌ی شیطانند." او، خدای من! برخوردارنده بود؟ آنها از کنیسه‌ی شیطان هستند. این یهوداست که وانمود می‌کرد مسیحی است.

۲۱۹. کار اصلی یهودا چه بود؟ پول. بزرگ‌ترین کشش نسبت به خیلی از چیزهای امروز هم پول است. به جماعت ربّانی نگاه کنید، یک ساختمان شش میلیون دلاری در اینجا ساخته‌اند. و تعلیم «بازگشت فوری» مسیح را می‌دهند. او، بمب‌ها در سلاح‌ها آماده هستند تا آنها را منهدم سازند و ما یک ساختمان شش میلیون دلاری می‌سازیم. او خدای من! توانگر و... اگر خدا بخواهد، فردا شب به آن می‌پردازیم.

۲۲۰. حال، به اینجا توجه کنید. او، ببینید که کلیساها چقدر بزرگ هستند. این تشکیلات بزرگ. آنها پول‌هایشان را با هم جمع می‌کنند و... او! آنها مولتی میلیونر شده‌اند... حتی سرمایه‌گذاری می‌کنند، انجمن‌های پرداخت وام و از این قبیل امور را دارند. برادر! این برای من رسولانی به نظر نمی‌رسد.

۲۲۱. پطرس گفت: "مرا زر و سیم نیست ولی آنچه دارم..." آن را به من بدهید، و تمام پول خود را برای خودتان نگه دارید. "مرا زر و سیم نیست، ولی آنچه دارم به تو می‌دهم، به نام عیسی مسیح..." این چیزی است که او داشت، این مکاشفه: "... به تو می‌دهم، به نام عیسی مسیح برخیز و بخرام."<sup>۴۶</sup>

۲۲۲. بسیار خوب، اکنون در اینجا متوجه می‌شویم که آنها «کنیسه‌ی شیطان» بودند. حال، دو ساعت می‌ایستند و می‌گویند: "اگر شبی ۵۰ دلار نپردازید، محصولاتان در آتش خواهد سوخت." و از این قبیل چیزها، این شریر است. قطعاً این گونه است. چطور آنها می‌توانستند

این گونه باشند؟ تقریباً در همان زمانی که عیسی روی صحنه آمد، یهودا نیز به روی صحنه آمد. درست در همان زمانی که روح القدس دوباره روی صحنه آمد، یهودا نیز دوباره به روی صحنه آمد. روح ضد مسیح، برای عمل، بدون توجه و اعتنا به کتاب مقدس، ولی متمایل به فرقه. می بینید؟ از آنها یک کنیسه ساختند. و در اینجا عیسی گفت: "این کنیسه ی شیطان است." کجا؟ در اینجا، در طول این عصر قرار گرفته است. این چگونه در اینجا قرار گرفت؟ از طریق یک فرقه. این همان چیزی است که در اینجا قرار گرفت. کنیسه ی شیطان. متوجه می شوید؟

۲۲۳. «کنیسه ی شیطان». گفت: "که خود را پر از روح می خوانند." چگونه می توانستند این را بگویند؟

۲۲۴. یهودا، زمانی که او اینجا بر روی زمین بود، با عیسی مواجه شد، این شبهه را ایجاد کرد که یک ایماندار به مسیح است، خزانه دار شد و تمام پول ها را در اختیار گرفت. درست است؟ همه ی شما این را می دانید. حال، آیا او به عیسی مسیح ایمان داشت؟ او عادل شمردگی را (به دروغ) پذیرفته بود. درست است؟ رومیان ۱:۵ می گوید: "به ایمان عادل شمرده شده ایم." درست است. بسیار خوب.

۲۲۵. حال، یک چیز دیگر در انجیل یوحنا ۷:۱۷، عیسی ایشان را در راستی تقدیس نموده بود. او گفت: "کلام تو راستی است." و او خود کلام بود.

۲۲۶. و او به ایشان در برابر ارواح ناپاک اقتدار بخشید تا بروند و جلسات شفا را داشته باشند، دیوها را اخراج کنند و انواع معجزات را انجام دهند. و زمانی که بازگشتند، یهودا نیز با ایشان بود. حال نگاه کنید، ناصری، متدیست و سلی، همه شادمان بازگشتند. بسیار خوشنود بودند و خدا را تمجید می نمودند و فریاد برمی آوردند، چون حتی دیوها مطیع ایشان بودند. عیسی گفت: "شادمان نباشید از اینکه دیوها مطیع شما هستند، بلکه شادی شما در این باشد که نام شما در دفتر حیات مکتوب است."

۲۲۷. فراموش نکنید، یهودا نیز یکی از ایشان بود. می بینید؟ او می توانست کلیسا را در این زمینه فریب دهد. او می توانست تمام مدت بین آنها فعالیت کند. می دانید، وقتی به پنطیکاست رسید،

او چهره‌ی خود را آشکار ساخت. این دقیقاً همان چیزی است که او همان اول در کلیسای متدیست انجام داد، همان کاری که در کلیسای لوتری انجام داد و آنچه که در کلیسای ناصری انجام داد و یا در کلیسای خدا و سایر کلیساهای، تا تقدّس پیش آمد. وقتی رسید به تعمیم روح‌القدس و صحبت به زبان‌ها، آیات و نشانه‌ها، آنها آن را محکوم نمودند.

۲۲۸. آنها برای شما وارد مسیر شفای الهی خواهند شد. قطعاً این طور است. یهودا هم همین کار را کرد. می‌بینید؟ ولی وقتی... جلسات شفای زیادی وجود دارد... برادر! امروز آنها برقرار هستند. دو ساعت می‌ایستند و می‌گویند: "اگر شی ۵۰ دلار نپردازید، محصولاتان در آتش خواهد سوخت و این قبیله چیزها." این شریر است. قطعاً این گونه است، این از شریر است، مهم نیست که چه کاری می‌توانید انجام دهید، یا چقدر بیشتر، یهودا هم دیوها را اخراج می‌کرد.

۲۲۹. عیسی گفت: "بسیاری در آن روز خواهند گفت خداوند، خداوند!... آیا به نام تو دیوها را اخراج نکردیم؟"

۲۳۰. او گفت: "اگر این کار را کرده‌اید، هیچ چیزی در این باره نمی‌دانم. از من دور شوید، ای بدکاران! شما را نمی‌شناسم."<sup>۴۷</sup>

۲۳۱. او، برادر! "در تنگ و راه باریک است، ولی یابندگان آن نیز اندک خواهند بود." ما در این مورد صحبت می‌کنیم، «اندک»، زیرا در آخرین دوره هستیم، جایی که باید تعداد اندکی باشند. لطفاً این را بپذیرید، فرزندانم!

۲۳۲. فکر نکنید که اینجا ایستاده‌ام تا... اگر من بودم، ترجیح می‌دادم... می‌توانستم با خودم کنار بیایم و بگویم: "جماعت ربّانی یا یک جنبش دیگر را برگزینیم، به آنها ببیندیم و جلو برویم." ولی برادر! وای بر من، اگر این کار را بکنم! وای بر من! این را خوب می‌دانم. خدا برای انجام چنین کاری مرا به جهنم خواهد فرستاد. بله آقا! اگر چیزی... باید شهادتم را با زندگی خود مهر کنم. باید آن را مهر کنم، همین و بس. چون چیزی در من است، نمی‌توانستم دیگر این را مانند

هیچ چیز دیگری در دنیا انجام دهم.

۲۳۳. می‌دانم که این راستی است. و باید برای آنچه راستی است، بایستم و کتاب مقدس از آن حمایت می‌کند. سازمان‌ها و فرقه‌ها با آن مخالف هستند، اما کتاب مقدس می‌گوید که این درست است. "هر کلام انسان دروغ و هر کلام خداوند راستی است." این راستی است، فقط با آن بمانید.

"آنها را... کنیسه‌ی شیطان... (بسیار خوب)... و ایشان خواهند دانست... پیش پای تو... خواهند دانست که من... تو را محبت نموده‌ام."

"چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت از ساعت امتحان که..."

۲۳۴. حال نگاه کنید، تا به شما نشان دهم آنچه که از آن صحبت می‌کنم، تنها عصر متدیست نیست. این تقارن و همزمانی است. نگاه کنید. آماده‌ی شنیدن هستید؟ همه؟ خوب گوش کنید:

"چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را (آن بقیت اندک) محفوظ خواهم داشت از ساعت امتحان که..."

۲۳۵. کلیسا در حال رسیدن به جایی است که مجبور خواهید بود یا این تشکیلات را داشته باشید، یا... شما باید یک تشکیلات را سازماندهی کنید و علامت وحش را دریافت کنید، شما باید این را سازماندهی کنید یا به یک فرقه (که در واقع با همان علامت وحش می‌آید). بیبوندید. چون این یک بایکوت خواهد بود.

"که بر تمام... بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن، مبدا کسی تاج تو را بگیرد."

۲۳۶. حال این «فریب بزرگ»، زمان فریبی که می‌آید تا تمام جهان را بفریید و بیازماید، وارد جفاها می‌شود. تا چند دقیقه‌ی دیگر این را خواهیم دید. وارد جفاها می‌شود. و در زمان وسلی، زمان

جفاها نبود، پس ما در چه دوره‌ای هستیم؟ این «در» چیست؟ این مابینِ وسلی و... اکنون کلیسا درحال حرکت به کدام سمت است که اکنون نیز در آن است؟ عصر لائودیکیه. ولی جایی کوچک در اینجا، در خلال ۳۵ تا ۴۰ سال گذشته، یک «در باز» در برابر قوم قرار داده شده بود، تا وارد شوند و خدا آن بقیّت را گرفته و مهر خواهد نمود. و آنها وارد آن دوره‌ی فاتر می‌شوند و او ایشان را از دهان خویش قی خواهد نمود. کار کوتاه می‌شود، کلیسا بالا می‌رود و حرکت ضد مسیح برای تخریب شروع می‌شود. کاملاً درست است. درست. این با تمام کتاب مقدس منطبق است. بسیار خوب، اکنون.

۲۳۷. ظهور باکره‌های نادان را هم در اینجا داریم. این ثابت می‌کند که آخرین بخش دوره‌های کلیسا، اولین بخش پنتیکاست را به حرکت می‌آورد. چون آنها وارد آن عصر جفا می‌شوند که در... در زمان وسلی اتفاق نیفتاد.

۲۳۸. حال یازدهمین آیه، بسیار خوب، «یک تاج حیات» یازدهمین آیه این را می‌گوید:

"به زودی می‌آیم... (چه؟ به زودی، بعد از این. می‌بینید؟) آنچه داری حفظ کن (آن را نگه‌دار)... مبادا کسی تاج تو را بگیرد."

۲۳۹. تاج چیست؟ این یک... تاج... یعنی اینکه شما دارای یک «قلمرو» هستید. اگر تاج دارید، یعنی پادشاه هستید. می‌بینید؟ و زمانی که تاج حیات ابدی را داریم، پسران خدا هستیم و قلمرو ما زمین است. "شما را کاهنان خداوند ساخت." درست است؟ پس اینجا هستید. بفرمایید.

۲۴۰. و آنجا در اورشلیم جدید، پادشاهان زمین جلال و شکوه خویش را به آن شهر می‌آورند. اوه، این بسیار زیباست... اگر می‌خواهید که آن را دریافت کنید... درخشش آن درست مانند درخشش ستارگان است... دانیال ۳:۱۲ یک توضیح بسیار خوب و کامل در این مورد می‌دهد، اگر تمایل دارید، یادداشت کنید. شاید فقط چند دقیقه وقت داشته باشیم. پردازیم به دانیال و آنچه که در اینجا می‌گوید. باب دوازدهم دانیال. بسیار خوب، از ابتدای باب ۱۲ شروع می‌کنیم:

"و در آن زمان میکائیل... (می‌بینید، اوه می‌دانید که او کیست.) امیر عظیمی که برای پسران قوم

تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که... (این چیست؟ درست بعد از این جفاها.) از حینی که امتی بوجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان، هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شوند، رستگار خواهد شد. بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد. اما اینان به جهت حیات جاودانی (تاج) و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت... مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد."

۲۴۱. اوه، برادر! این «تاج» از آن شماست. آن تاج پرشکوه حیات ابدی! تاج حیات ابدی.

۲۴۲. دوازدهمین آیه، درست قبل از اینکه... و فکر کنم که بعد از آن به اینجا می‌رویم:

"و هر که غالب آید او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت..."

۲۴۳. خوب، خیلی سریع به این می‌پردازیم، چون در حال حاضر ۵ دقیقه است که وقت ما به اتمام رسیده. ولی می‌توانید فردا صبح اندکی بیشتر بخوابید. نمی‌توانید؟ مادرا! اجازه بدهید او بیشتر بخواد. شما بیدار می‌شوید، ولی با سر و صدا بیدار شدن کمی سخت است. بگذارید کمی بیشتر بخوابد، خیلی آسوده بخوابد، قهوه‌اش آماده باشد، هر چه که هست، آن وقت خوش اخلاق خواهد بود.

"هر که غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت..."

۲۴۴. خوب، چند دقیقه کلمه به کلمه به این پردازیم. چند لحظه با من همراه خواهید شد؟ می‌دانم که هوا گرم است، می‌دانید که اینجا هم گرم است. ولی ببینیم:

"او را یک... هر که غالب آید او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت..."

۲۴۵. «ستون»، یک ستون یا یک «بنیاد» از هیكل یا خانه‌ی خدا، «هیكل خدای خود» و یا «در خانه‌ی خدای خویش». این یک ستون است، بنیان. اینها کسانی هستند که کلامی را که شنیدند، برگرفتند (آیه‌ی ۸) و به آن بنیان بازگشتند.



۲۴۶. اکنون افسسیان ۱۹:۲ را باز کنیم، در کلیسای افسس. می‌دانید، باید به افسس باز گردید که ابتدا و شروع بود. درست است؟ بسیار خوب. برگردیم به افسس، جایی که پولس بود، کلیسایی که او بنیاد نهاد. حال می‌بینیم که کجا هستیم. بسیار خوب، کلیسای افسس. حال برگردیم و بینیم که بنیاد در آنجا چیست. و بینیم که پولس در اولین دوره‌ی کلیسا درباره‌ی این بنیاد چه گفته است. حال، مخاطب او افسس است:

"پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدّسین هستید و از اهل خانه‌ی خدا. و بر بنیاد... (لوتری یا باپتیست... صبر کنید... این طور نیست؟) بلکه بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است."

۲۴۷. همه چیز از آن در وارد می‌شد، یعنی عیسی. "هر که غالب آید او را ستونی می‌سازم." به عبارتی دیگر او را جزئی از آن بنیاد می‌سازم، به او چه خواهیم داد؟ تعلیم انبیا و رسولان را در او خواهیم نهاد و از ابتدا به او مکاشفه می‌دهم. انبیا در مورد او چه گفتند؟ او مشیر، خدای قدیر، سرور سلامتی و پدر سرمدی است. این چیزی است که آنها یعنی انبیا و رسولان گفتند. "هر کس بتواند بر کنیسه‌ی شیطان غالب آید، خود را آزاد نگاه دارد و نگاهش تنها به آن در باشد، از او ستونی خواهیم ساخت، او را آنجا در بنیاد خانه‌ی خدای خویش قرار خواهیم داد." او، خدای من! "او را آنجا درست در ستون خواهیم نهاد، در آن بنیاد، جایی که شما در کلام من می‌مانید." آمین! این را دوست دارم. برادر! این بسیار زیباست. شاید رفتاری خنده‌دار داشته باشم... ولی احساس خوبی دارم. بسیار خوب.

"او را... هر که غالب آید او را ستونی... خواهیم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت..."

این چیست؟ اگر ستون است، دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت. او عروس است! درست است.

۲۴۸. همان طور که دوران افسس آن را داشت، همان گونه که پولس در اعمال رسولان آنها را تعلیم داد... حال، یک دقیقه صبر کنید. اگر قرار است یک ستون باشید... یک بخش دیگری از کلام را داشتیم که می‌خواستیم قبل از پرداختن به عروس آن را بخوانم. حال، اگر او غالب آید، قرار است که یک ستون باشد. پس به افسس بازمی‌گردید، به عصری که پولس در آن بود و

پولس، فرشته‌ی افسس، که ابتدای کلیسا بود، به ایشان چنین تعلیم داد که: "اگر در نامی غیر از عیسیای مسیح تعمید یافته‌اند، باید دوباره تعمید یابند." درست است، اعمال باب نوز... ۱۹:۵ و یا ۱۹:۵. در غلاطیان ۱:۸ او گفت: "اگر فرشته‌ای از آسمان، انجیلی دیگر آورد، اناتیم باد."

۲۴۹. آنها نیز عروسی بودند که در هیکل بود. اکنون برویم به باب ۷ کتاب مکاشفه، و عروس بودن آنها را ببینیم. مکاشفه باب ۷.

۲۵۰. حال ممکن است... اکنون اینجا درمورد آن بقیت بازمانده‌ی اسرائیل، آن ۱۴۰,۰۰۰ نفر صحبت می‌کنیم. اما بیاید از آن قسمت بگذریم تا به آیه‌ی ۱۲ برسیم. در آن از یک ملاقات پنطیکاستی صحبت می‌شود. اینها مردمی هستند که... اوه، بسیار خوب... ما از آیه‌ی ۹ شروع می‌کنیم، زیرا ابتدای باب مربوط است به اسرائیل که ۱۴۰,۰۰۰ نفر مُهر شدند. البته فردا به آن خواهیم پرداخت.

"و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ‌کس نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و..."

۲۵۱. یادتان باشد از آیه‌ی ۴ تا ۸ این باب مربوط به اسرائیل است که از جمله خصایان بودند، از نگهبانان معبد. می‌بینید؟ فردا صبح به آن خواهیم پرداخت. در آنجا او هر دوازده سبط را مهر می‌نماید. از یهودا ۱۲,۰۰۰ نفر، از جاد ۱۲,۰۰۰ نفر، از لاوی، زبولون، بنیامین و... از هر کدام ۱۲,۰۰۰ نفر، در اسرائیل چند سبط وجود دارد؟ [جماعت پاسخ می‌دهند: "دوازده."] خوب، این ۱۲ ضربدر ۱۲,۰۰۰ چند می‌شود؟ ۱۴۴,۰۰۰. این تمام بنی‌اسرائیل بودند. یوحنا آنها را می‌شناخت، همه را، چون خود او یک یهودی بود.

"و بعد از این... دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ‌کس نتواند شمرد... (اکنون اینجاست که نوبت به امت‌ها می‌رسد.) از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور برّه به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند. و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند... و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند."

۲۵۲. آن موجودات بیچاره آنجا و در آن زمان مردند، (خوراک شیرها و چیزهای دیگر شدند). برای اینکه این انجیل روح القدس با قطرات خون باقی بماند. هزاران بار، هزاران بچه‌ی کوچک با سرهای خونین در خیابان، آنجا ایستاده بودند. جامه‌های سفید برتن داشتند و برگ خرمایی در دست. اوه، خدای من!

"و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و برّه را است.» و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان... ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند."

۲۵۳. اگر فکر نمی‌کنید که یک جلسه‌ی پنطیکاستی باشد، خوب گوش کنید:

"و گفتند: «آمین! برکت... و جلال... و حکمت... و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد، آمین!»"

۲۵۴. به نظر می‌رسد که یک جلسه‌ی مشترک آنجا داشتند، این طور نیست؟

"و یکی از پیران متوجه شده به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟»"

حال، تو یهودی هستی، هر دوازده سبط را می‌شناسی، اینها کیانند، از کجا آمده‌اند؟ ردای سفید برتن دارند. از کجا آمده‌اند؟ از سبط بنیامین و سایر اسباط نیستند. پس اینان کیانند؟

۲۵۵. و یوحنا بسیار...

"من او را گفتم: «خداوندا! تو می‌دانی.» (من نمی‌دانم، من نمی‌دانم. می‌بینید؟) مرا گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون برّه شست و شو کرده، سفید نموده‌اند. از... از این جهت پیش روی تخت خدایند... (داخل خانه) و شبانه‌روز در هیکل او وی را حرمت می‌کنند و آن تخت نشین، خیمه‌ی خود را برایشان برپا خواهد داشت.» (به نظر می‌رسد که اندکی گرسنه بودند، این طور نیست؟) دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد (جلال) و آفتاب و هیچ گرما به ایشان نخواهد رسید. زیرا برّه‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد

بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود و خدا هر اشکی را از چشم ایشان پاک خواهد کرد."

بفرمایید، عروس اینجاست. اوه خدای من! چقدر زیباست! عروس.

۲۵۶. بینیم او اینجا چه گفته، برای اینکه مطمئن باشیم چیزی از قلم نیفتاده، دوازدهمین آیه:

"هر که غالب آید او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت..."

اینجا عروس با داماد ایستاده است. اوه، چه زیبا!

۲۵۷. اگر وقت داشتیم به این می‌پرداختیم. (البته در کتاب خواهیم گنجاند.) اینجا در مکاشفه گفت: "تمام پادشاهان جهان جلال خویش را به آن تقدیم می‌کنند..." این مانند... (مثلاً) قوم لای، تمام اسباط دیگر به او ده-یک پرداخت می‌کردند. می‌دانید؟ از یک ماه تا ماه بعد، و از یک سبت تا سبت دیگر، آنها برای عبادت می‌رفتند. اوه، این چه روزی است! بسیار خوب." و من... "خوب بینیم... و دیگر هرگز بیرون نخواهند رفت. بسیار خوب.

"ستونی در هیکل خدای خویش ... و نام خدای خویش را بر وی خواهم نوشت."

۲۵۸. حال، نام خدا چیست؟ عیسی. اگر می‌خواهید، سریع یادداشت کنید، «عیسی». (چون کمی دیر شده است.) افسسیان ۱۵:۳ می‌گوید: "هر آنچه در آسمان و بر زمین است به نام او یعنی عیسی مسمی است." می‌بینید. بسیار خوب. بسیار خوب.

"و نام شهر خدای خود، یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان، از جانب خدای من نازل می‌شود و نام... (اوه، اگر ببینید، همه‌ی اینها همان نام است، باید اکنون متوجه شده باشید. می‌بینید؟ می‌بینید؟)... نام شهر... نام شهر خدای خود را..."

۲۵۹. «شهر»، او جلوتر می‌رود و می‌گوید: "که اورشلیم جدید است." می‌بینید؟ اورشلیم جدید.

"نام اورشلیم جدید را بر وی خواهم نوشت." حال، عروس یا کلیسا، همان اورشلیم جدید است. چند نفر این را می‌دانند؟ خود کلیسا، آن اورشلیم جدید است. به این ایمان دارید؟

۲۶۰. بیاید این را اثبات کنیم. مکاشفه ۲۱، به گمانم همین باشد، چیزی که می‌خواهم در آنجاست. بسیار خوب، آنجا را نگاه کنیم تا بتوانم به شما نشان دهم. کتاب مقدس می‌گوید که: "همه چیز را اثبات می‌کند." اکنون مکاشفه ۲۱، خوب به این گوش کنید... که شهر جدید او چیست. خوب گوش کنید. آیا می‌خواهید بدانید نام شهر جدید او (نام خدا) چیست؟

"و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. و من یوحنا شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است."

۲۶۱. کلیسای، کلیسای جدید، کلیسای امت‌ها است. عروس، عروس امت‌ها است و امت‌ها نام او را دارند. او از میان امت‌ها محض نام خویش قومی را برگزید. به این ایمان دارید؟

۲۶۲. اگر ایمان ندارید، به اعمال ۱۴:۱۵ بروید و این را دریابید. اگر می‌خواهید چند لحظه با هم مرور می‌کنیم، اعمال ۱۴:۱۵. به گمانم این را در آنجا دریابید. حال، درحال اتمام جلسه هستیم.  
اعمال ۱۴:۱۵:

"پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز! مرا گوش گیرید.»"  
شمعون بیان کرده که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.  
آها، اینجاست.

۲۶۳. حال، فکر می‌کنم که به پایان آن بسیار نزدیک هستیم. جلسه را با گفتن این به پایان می‌رسانیم که این، اوست:

"و بر او نام خدای خود و نام شهر خدای خود را خواهم نوشت... " که همه همان است، عیسی،

عیسی، عیسی. و عروس منکوحه‌ی عیسی شده و این او را، خانم عیسی می‌سازد.

۲۶۴. امشب در این ساختمان خانم‌های خوب بسیاری هستند، بسیار خوب، ولی تنها یکی از آنها از آن من است، اوست که نام من را بر خود دارد، امیدوارم متوجه شده باشید. او حامل نام من است، عروس عیسی نیز چنین خواهد بود. بسیار خوب! بسیار خوب:

"و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از... آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود... و نام شهر جدید خود را بر وی خواهم نوشت."

۲۶۵. بهتر است بعداً به این پردازیم، این طور نیست؟ بسیار خوب. توجه کنید، «او» ضمیر مفرد. حال به مکاشفه ۱۷:۲ برگردید، چند لحظه، می‌خواهیم مروری کنیم.

"آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند، جز آنکه آن را یافته باشد."

۲۶۶. آیا او را دوست ندارید؟ آیا او بی نظیر نیست؟

دوستش دارم، دوستش دارم  
چون که نخست او مرا دوست داشت  
و نجاتم را بر صلیب جلجتا مهیا نمود

۲۶۷. می‌دانید، بعد از جلسه‌ای که این مسائل و تمام این چیزها را داشته‌ایم، دوست دارم در این روح سرود بخوانم. شما چطور؟ اوه، چقدر دوست دارم که در روح شوم. کلام! اینک بذر کلام کاشته شده و به تنها چیزی که نیاز دارد، اندکی رطوبت است. سپس شروع می‌کند به رشد نمودن. اوه، آیا دوستش ندارید؟ دست‌هایمان را بلند کنیم و این را با هم بخوانیم.

دوستش دارم، دوستش دارم  
چون که نخست او مرا دوست داشت

و نجاتم را بر صلیب جلجتا مهیا نمود

۲۶۸. اوه، بیایید سرهایمان را خم کنیم و بگوییم، پدر! دوست داریم. دوست داریم. اوه، دوست داریم. بسیار سپاسگزارت هستیم، خداوندا! قلب انسانی و کوچک ما قادر به بیان احساسی که در درون ماست، نیست. شکر گزاریم که ما را به خون بره شستشو دادی. ما غریبه و بیگانه بودیم، ای خداوندا! ما اعمال دنیا را دوست داشتیم و در تمام امور دنیا غرق شده بودیم و آن را تباه ساخته بودیم، تو به فیض خودت پایین آمدی، دست مقدس خود را در آن توده‌ی گناه که ما در آن ساکن بودیم، فرو بردی و ما را بیرون کشیدی. ما را برگزیدی، تطهیر ساختی و روحی تازه در ما قرار دادی و علاقه‌ی ما را در امور آسمانی قرار دادی. چقدر تو را دوست داریم، ای خداوندا!

۲۶۹. خداوندا! در این دوران پر از فریب که چیز دیگری برای ما باقی نمانده، هیچ چیزی برای جهان باقی نمانده، اینک زمان آخر است. ما توسط کتاب مقدس می‌بینیم، هر دوره‌ای به انتها رسیده است. و ما نیز اکنون در انتها هستیم. تا آمدن عیسی خیلی طول نخواهد کشید. اوه خداوندا! قلب‌هایمان را مشتعل ساز، نگذار ساکن و بی‌حرکت بمانیم، با خود فکر می‌کنم که اگر امشب پولس اینجا بود و این امور را این‌گونه می‌دید، چه می‌کرد؟ چگونه... آن مرد، اکنون می‌توانست اینجا باشد و به قوم بگوید که برای آمدن خداوند آماده باشند.

۲۷۰. ای خداوندا! افراد بیماران بسیاری هستند، چون دستمال‌ها و درخواست‌های زیادی در مقابل من است. ای پدر! دعا می‌کنم که تک‌تک آنها را شفا دهی. می‌دانیم که این جزئی از خدمت توست و تو زوال ناپذیر بودن آن را اثبات نموده‌ای. "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." دستمال‌ها و تکه‌های پارچه از لباس پولس می‌گرفتند و بر بیماران می‌گذارند تا شفا یابند و دیوها آنها را ترک می‌گفتند و آنها شفا می‌یافتند، چون قوم به خدای زنده ایمان داشتند. پدر! همان‌گونه که این را به تو تقدیم می‌کنم، این را از طریق عیسی مسیح عطا کن.

۲۷۱. و اکنون، خداوندا! دعا می‌کنم که جان‌های ما را در دست بگیری. ما را شستشو داده و مهیا ساز، چون تو بودی که گفتی: "به دنبال کلیسایی می‌آیی که عاری از هرگونه لک و یا عیبی"

باشد. بگذار تا آهن گداخته‌ی روح‌القدس اکنون هر لکه‌ای را از ما بردارد. ما در حال آماده شدن برای آمدن پسر انسان هستیم.

۲۷۲. ای پدر! اکنون دعا می‌کنیم که برکت تو بر ما باشد تا تو را بپرستیم. امشب می‌ایستیم و قلب‌هایمان را به تو می‌دهیم. ما...

[فضای خالی روی نوار]



تمام آن مردان بزرگ... من اسم خیلی از آنها را دارم. مردان بزرگی که در عصر «محبت برادران» زندگی می کردند. سیاه پوست، سفید پوست، زرد پوست، آن دیوار برداشته شده بود و این مردان در صحنه‌ی بشارتی قرار گرفته بودند. محبت برادرانه. دست یافتن به تمام امت‌ها در همه جا، و این برای آنها باز شده بود که می توانند آن را انجام دهند. یک عصر در باز دیگر، چون نمی توانستند... پیش از آن نمی توانستند آن را انجام دهند...

## William Marrion Branham

### Philadelphian Church Age

Jefersonville, Indiana

60-1210